



1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22

مارچ ۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: سیرالکر

مؤلف: موضوع تالیف

شماره: ۲۲۰۵

موضوع: ۲۱۵۹

شماره ثبت: ۱۲۰۲

شماره نشر: ۱۵۵۵

۲۱۵۴

جلد ۱ - ۱
۱۱۱ - ۱۱۱

خطی - فهرست شده -
۳۱۵۶

۵۵۶۹

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: سیرالاکبر

موضوع: تألیف

شماره: ۲۳۰۵

۲۱۵۹

۱۳۰۲

۶۱

۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

تفحص و فهرست شده
۲۱۵۶

۵۵۶۹

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۰

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	تراجم
موضوع	تألیف
شماره	۲۳۰۵
تاریخ	۱۳۰۲
شماره دفتر	۱۵۵۵
تاریخ	۲۱۵۳



تلفظ : فهرست شده
۲۱۵۶

خارجی یعنی
جستجو
در روح و توتیا
مکینه ص
مغنی
رنگ کار
کران که
است
میکنند و
آنها را
کالت گویند

خطی، فهرست
۱۵۶

بی بی

قصه

فقط

سوی

طراز فضل البوقات

سفت سکا

[illegible][illegible][illegible]

محمیان

میان اسیا بسته و یکی در آن مانتی بزم حد بکرب نوشاد و بخوار و دق کباب را با نان کباب
حل شود آب صاف که نقل درونش به لب غنچه کباب و در شیر با بریک گرم و روغن خرد
یکدمه او برشده بر جبهه کز خاوی فریکند افر شود که بر خاص ماند پس که طایقی تو او را
دریدم و به غنچه کبابی تو او را رنگ یک رنگ هزار را پس که حل کنی و غنچه کبابی تو او را سبزه
نماییدی قرصه کبابی تو او را رنگ خورشید **در** کباب از زنجیر کبریت هر کدام که را که
خواهی تو بر کباب در دست مانتد او را در دست تقیه کبابی تو آب قلی و شش کباب او را در آن
تقسیم کن او را و محمد و بی او را پس که او را رسد که کافه دست زیر تا انگشت
شود چه سفید چه سیاه کننده را بعد از آن نوشا آب قلقله دراز و شش کباب او را که
سرخ شود و قی بر شوی سبز و کباب او را بعد از آن که سیاه صعد کبرای عمل کرد و
مانند او و تقیه کبابی او را و یک کباب او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کباب و مانتد از غنچه کباب
آب جمع کن بعد از جالب و تقیه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کباب و مانتد از غنچه کباب
مانند جبهه او بعد به کبابی تو که حل کرد او را مزاج و قلقله و شش کبابی او را که
یکدمه کباب او را که از زنجیر و جاری شود و صحت بستر علی او را و کباب او را و مانتد از زنجیر
روغن بزم و دق کبابی او را که حل کرد و در کباب صاف پس که تقیه کبابی او را و شش کبابی او را
در بخار در دق کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
او در دق کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
به کدام او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
تقسیم کن او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
تا که کباب سفید کننده در دق کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
صاف و شش کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
بستر صلی او را و غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
خواهی تو طرح کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
من اکنون در ذکر شش و شش کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را
و در کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را و یک مانتد از زنجیر غنچه کبابی او را

اولی

[illegible]

الشيخ الفاضل الامير

یکم از رنج و کبریا از دود و کدما اگر خواهم تو نشو کن و سخی کن باب طبع
یعنی کف تیغ و در سینه دود و قلی و تشنه ده اورا بستر سخی کن اورا برود
و تشنه ده و شب تا آنکه براید سفید و بشوید و درانی کل عمل بیخ مرتبه و صواب اورا
باب تمد تا آنکه بگردد آنکه سفید را منی کند ترا رنگ و و فعل او بستر مرتبه کند
اورا تا آب عقاب چند مرتبه تا آنکه بگردد و کما از به نداشت بستر یکسایه بستر
را که بای عمل سفید دست کردی تو تشنه بکنده و نوش دتا آنکه بگردد و کار
کد از بده بستر یکسوی کن اورا بستر یکس قلعی و تشنه کن اورا تا آب نوش در
تا آنکه بگردد و کما از بده بستر جمع کن میان همه بوزن را بر و تشنه کن
اورا در مرتبه و عمل کن اورا و کبر آنچه باقی است لعل از بستر سخی کن اورا و تشنه
کن اورا تا چند مرتبه و حال کند تا آنکه بگردد و بعد بستر عقده کن واقع شود در
عمل نشانی را جمع شود و در حلال پس بدان این **فصل** و بهتر از و آنکه
عمل کنی تو هر یک را از این ارکان جدا جدا و فراخ ده این ارکان را و جمع و در
کن تا اورا تا آنکه عمل شود و در هم دیگر و عمل کند و یک شود استخراج او بستر عقده کن
اورا واقع میشود بر چهار صدمه که خواهی تو و اگر نمی کنی این بسته شده و آب
ده اورا تا چند چهار صدمه او سیاه و تشنه کنی اورا رنگ میدی بکسی ستایه
و اگر نمی کنی اورا و عقده کنی اورا رنگ میدی بکسی هزار را از هر صدمه که خواهی پس بدان
اورا تحقیق کدشت با بستر کن درن و بختن و تشنه و شروغ میکنم و اگر نمی کنی
عسل و طبع و تشنه و تشنه کنی **فصل** کبریا کدما آن هر دو را که طبع
تپا پس با اورا تا چند و آنکه تشنه و تشنه کن اورا بعد از آن بشو و را که کف
و کبر کن بر و کد را تشنه و سخی راسته بستر کن اورا تا آب کد و تشنه کن
کن اورا در تال تا آنکه از منی کند رنگ و عمل او بستر یک نقطه سیاه بستر کد آن
در و عقاب نشاند و و تشنه کن اورا و اعا ده کن بروی عمل عقده را که آن محرق
شود بستر سفید کن از و کد رشته شده را و تشنه کن اورا و تشنه کن اورا
تا که قلم شود پس واقع شود یکی از آن و با بریخا مس میکرد دفتره حید پاکیزه

باب پنجم

فصل کبریا کدما را خواهم تو بماند و براد و تشنه کن و سخی کن
یک روز و تشنه کن اورا تا بستر سخی کن اورا و تشنه کن اورا تا آنکه تشنه
ده و هفت مرتبه بستر سفید کن اورا و کبر و صفا را پس شرج ده اورا تا چند
او سونش آید و نشاند و کد سخی و سخی کن اورا و تشنه ده اورا تا کد سیاه
اورا و تشنه کن بستر بستر کن اورا تا آب کد و تشنه کن و در تال
تا آنکه خوش شوی از رنگ او و عمل او بستر یک نقطه سیاه را بعد از آن بکن در
نوش در مانده او و تشنه کن او و اعا ده کن بروی عمل را تا آنکه تشنه بستر
تشنه کن از و مع و او را و تشنه ده اورا و تشنه کن اورا و تشنه کن اورا
تا آنکه تمام شود یکی از آن بریخا مس را میکرد دفتره حید **فصل** کبریا
کبریا کدما را خواهم تو بماند و براد و تشنه کن و سخی کن اورا و تشنه کن
تشنه ده و تشنه کن اورا و تشنه کن اورا و تشنه کن اورا و تشنه کن اورا
بستر سفید کن اورا و کبر و صفا را پس شرج ده اورا تا کد سیاه
و مانده او تا کد سخی و سخی کن اورا سخی و تشنه ده تشنه دادن خود سخی
کن اورا و تشنه کن اورا در است مراتب رنگی بالا را بر این در هر روز یک
تا آنکه را منی کند ترا رنگ و عمل او بستر یک روز و تشنه کن هر واحد از آن
هر دو جدا جدا و تشنه کن اورا تا آب کد بگردد و در تال تا آنکه بگردد
چند و در سفید بستر جمع کن در میان آن هر دو و چایز آن هر دو تا کد سیاه بستر
و آب ده اورا تا آب طبعان و ما کد یکم اورا تا کد سیاه و کد سیاه و کد سیاه
در آب و تشنه کن اورا تا آب بستر مرتبه و تشنه کن اورا و تشنه کن اورا
در تشنه کن او و تشنه کن او در یک در آن است و در میان آن تشنه کن بعد از یک
و تشنه کن بروی عمل او و تشنه کن او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را
کد تشنه شود از و سراج آب در یک بر که کد تشنه پس بده کد آب کد تا آنکه
مخیل شود همه او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را
آب ده از و مع و او را و تشنه ده و تشنه کن اورا تا کد سیاه و تشنه کن اورا و تشنه کن
و تشنه کن او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را و تشنه کن او را

بسم الله الرحمن الرحيم

تا آنکه مکشود بعد از آن تسبیح کن بزنجبیل محلول و تسبیح کن او را کمین آن تسبیح و
تسبیح را با و آنکه بنوشد مانند وزن خود عقد مشود نقره و اسیر در یک
مید به یکی از آن مفصل **باب سیم** و اگر تسبیح کنی این نقره را مانند مکش
از آب می کنی که انداخته شده است در و برای ده و در هر یک است حصه را
و تسبیح کنی در یک مید به یکی اوصه سنا و اگر مشمع کنی کلس را پیش از علاج
تا آنکه بکشد و کمک داشته شود بعد از آن صلی کن او را و تسبیح کنی با و طهارت او
تسبیح کنی سه بار در یک مید به یکی دو حصه و سرت را و اگر کنی یک توکیه را
از دو زنجبیل و تسبیح کنی با یک قلی و سه و تسبیح کرده شود بستر سنی کرده شود
و تسبیح کرده شود و تسبیح کنی تو او را و تسبیح کنی او را تا آنکه سفید شود و قلم کرد
و دو دکنده و سیاه کند بعد از آن یک پیخته سفید را و مکش را و مکش کرده شود
او بر پیش و گفته شود از آن در زنجبیل و ازین فصد یکیز و مشمع کنی او را
بزنجبیل محلول بنوشد در ده تسبیح تسبیحات تا آنکه بنوشد مانند وزن و ریخته
شود بروی آب سرب و وزن کرده شود او را تا آنکه حل شود همه او بستر
عقد کنی او را در یک مید به یکی سیه سس را نقره تا آنکه جمع کند در خلاص و
اگر یک از پی رخص را و بریزی او را در آب ده نوبت بستر یکیده شود گفته
را و ریخته شود او را در آن آب بعد از آنکه یکدیگر دانی در هر طل از آن و در هم
کبریت زرد و کلس شده سیاه را علاج کرده شود آن سیاهی را بختا تا آنکه
سفید شود و جدا گردد **باب چهارم** و اگر بیزی کو کرد را با آب قلی و آب یک مجود
بستر بیزی تو در آن نقره که داشته چند مرتبه سوخته شود و فاکستر کرد و از او
او بستر تسبیح کنی با یک کمک داخل کنی او را در طابش آن پس تحقیق که
آن میگرد در کلس سفید مانند آب که بر سه مرتبه اگر خوب است است الله تعالی **باب**
پنجم و آن غلطت معده کنی و اگر پائینی یا و سیاه و سیاه را مانند او مشمع
کنی ده تسبیح مع وصل کنی تو او را و عقد کنی تو او را در یک مید به یکی اوصه را
و اگر حل کنی او را مرتبه دوم و عقد کنی او را در یک مید به یکی او یک طل مس را

مجلس اول

توقانی را پس تصدیق کن و او را بماند نصف او نوش در دوم مرتبه و حل کن و او را به
از آن یک کوزه سفید کرده شده را یک کوزه زرد سفید کرده یک کوزه یک کوزه سفید
محصا که از سیاه یعنی قهوه قلی یک کوزه و شقیقین ازین مخلول بوزن او و شقیقین
کن و او را بنزد یک پیر شقیقین آن عمل را تا آنکه یک کوزه در قهوه و از سفید واقع میشود
یکی و بر صند و پنجاه کس پس اگر عمل کنی تو او را و عقیقه کنی او را مرتبه دقیم یک کوزه
یکی و بر صند و پنجاه کس خواهی و بعد هر یک که میشود از آن آب مقدم را یک
پیر شقیقین کنی از صند و پنجاه کس چهار روز و شب و شقیقین کن او را و شقیقین کن
بسته زیاده کن چنانچه غلظت در آن پیدا شود از غیر آنکه میشود او را بسته بر او را یک کوزه
و یک کوزه دیگر بعد از آن بقیه او را و عقیقه کن چنانچه در ده شش است از و شقیقین
را لطفه برای یک کس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را تا آنکه یک کوزه یک کس پیدا و
یک کوزه بر و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
که تمام است یا بهر حال بقیه شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و اخلاط چهارم حصه او زرد سفید زرد و یک کوزه او را در کوزه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
در شقیقین بر او و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
شود او را یک کس یک کس در کوزه سفید و داخل کن او را در آن وقت بستر بر او را
و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و یک کس بعد از آن یک کس او را در کوزه سفید و در کوزه سفید آن تو تا آنکه یک کس و شقیقین کن او را
سپید غبار و او را در آن وقت بستر بر او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
زرد و یک کس او را در کوزه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
سند حصه او نظرون و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
باب و یک کس او را در کوزه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را

نوشته

چون **نوشته** یک کس از مس و طلسم کن او کو که زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را
کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
تا آنکه یک کس و زرد و سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
مخلول بر یک کس از یک کس چهارم حصه سرکه و شقیقین کن او را تا آنکه یک کس و زرد و
سرخ رنگ سفید بدین اوده و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
مس را یک کس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
دوست میداری **نوشته** یک کس براده مس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
زرد و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
ده و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
او و در میان یک کس سرخ مخلول او کو که زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
مید بدین پنجاه نفر و چنانچه زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و آن نیست که کوفتی آن مس را زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
بغضلان آن صفتی که را یا یک کس از یک کس یک کس بر سر باطله که در آن کس
است و یک کس او را تا آنکه زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و اعداد کن بر و شقیقین کن او را تا آنکه زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
برای هر رطل براده مس یک کس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
بجانب او را در هر روز چند مرتبه تا آنکه زرد تا آنکه سفید و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
و ده کس او را با یک کس تا آنکه یک کس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
یک رطل و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
نوشته و بعد از آن یک کس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
نوشته در او و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
کن از او بر صند و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
از هر کس پس هر کس که شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را
نوشته یک کس از یک کس و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را و شقیقین کن او را

نوشته

اور حرکت ۵۰ اور در روز چند مرتبه و هرگاه که خشک شود پس زیاده کن
 آب رواق نوشا در کم است تا آنکه در زنگار پس اگر شمع کنی راج زنگار
 را طبع کنی از روی یک بار یکی نصف در سه مرتبه اثر میکند در **روا** **بهرت**
 از برای حمل آنکه یکی سر سوخته را صفا کن و آب او را بگردان با او نهند
 او نوشا در روی زردی سر که نکوی که در چهار حصه او غلاب است و بخت
 او را تا آنکه زنگار کرد و هرگاه که خشک شود پس مدده او را بخل تا آنکه بگذرد
 زنگار خوب که صلاحت دارد همه او را برای حمل آن **بهرت** آنکه یکی ازین
 زنگار سیاه او را بخل حرمی بس که آنکه سر که در چهار حصه او را بخت
 و تشویق کن او را و بگردان این عمل با صفت نوبت تا آنکه منق شود و بگردان یک
 دهنده رنگ میدهد یکی ده فتنه را با منق با نده او را با برمی آید مانند آب
 را بخرج **اجرای** آنکه یکی از زنگار آنکه ذکر کرده ایم با شمع پس ازین
 به شمع که سر که در روی او را بخت صفا و شمع نیمه را بخت کبریت زرد
 بخت سر و زو صاف که در شمع کن با آن عمل تا آنکه بگذرد زنگار خوب بخت
 یکی برده و بخت کن او را مانند او طلا بر می آید **بهرت** یک زنگار
 اخیر و شمع کن او را بذات رخوه کن و شمع کن بر روز و صبح و شمع ده او را
 شب بکن این را بخت نوبت بعد از آن شمع کن او را سر که در روی او
 نراچ باشد و مانند او فتنه و شمع ده او را بخت نوبت و بخت و بخت را
 بر پانزده و در ده سر بر می آید خوب پس بدان این را **بهرت** آنکه یکی
 زنگار را خمر را یک سر و روی او را بخت زرد و بخت کن بر روی بخت قدری
 که جمع شود اجزاء او پس تشویق کن او را با شمع نیمه تا آنکه بگذرد و شمع
 چند از یکی برست و در ده سر طلا بر می آید **بهرت** آنکه شمع کنی را
 بخت حمل بر طریقت کرد و هر قیشت صفا و زعفران صید و در هر صفا با
 مثل ریح او و سر کرده شود با و تشویق کرده شود تا آنکه بخورد مانند خود و از زنگار
 محلول و سوی راج محلول و سوی سر که میگرد زرد و زنگار خوب چند از یکی بری در

محلول و سوی سر که میگرد زرد و زنگار خوب چند از یکی بری در

ده دوم و بی طلا **بهرت** آنکه شمع کنی او را این آب و آن آب است یک
 طبع القلی خوب و صاف پس عمل کن او را بر طریقت با ریح او را بخت صاف است
 تحقیق حل شود و شمع کن در روز و تشویق کن او را بخت تا آنکه نوشا شود و نهند
 او را القلی یکی را بر چهل فتنه بر می آید زنگار **بهرت** و آن اخذت ریح محلول
 کنی و صاف کن آنرا بخت کنی در روی او بخت و در شمع و هر قیشت با
 برابر و تر کرده که در سه روز و صاف کنی او را و شمع کنی از برای ده طلا را و
 تشویق کن همیشه تا آنکه بگذرد و در روز بعد از آن بخت کن یک کشت از زنگار
 تا مانند ریح او و شمع کن در شمع و در صفا و ریح محلول کرد و در شمع ریح او را بخت
 صاف است بخت شمع است رنگ میدهد یکی صد فتنه را و اگر عمل کنی تو و شمع کنی
 تو او را رنگ میدهد یکی عمل با دو عمل پس اگر عمل کنی تو او را مرتبه دوم و بگردانی در ده
 و زاب زردی بخت و شمع مانند شمع صفا و ازین و مانند ریح و شمع کنی تو او را
 رنگ میدهد یکی او را شمع را رجوع میکند در خلاص **بهرت** آنکه یکی ازین
 سوس را پس طبع کن او را بخت مثل او سیاه و مانند شمع طبعی و مانند شمع
 شب یا بخت عقاب و شمع کن او را در روز و شمع کن در شمع و او را با یک
 پس تشویق ده در میان شب همچون کرده شده است بخت بخت بخت چند نوبت تا آنکه
 بگذرد و در سید غبار در بخت کن او را مانند او فتنه بر می آید فتنه **بهرت**
 طبع کرده شود به پنج مانند او سیاه شمع کن او را در چند نوبت تا آنکه بگذرد و در
 سید غبار و او را طبع کن او را بخت شمع نوبت تا آنکه بگذرد بعد از آن
 او را با یک شمع پس تصفیه کن او را در آنال بعد از آن در کن اعلی را بر شعل تا آنکه
 بگذرد مانند شمع **بهرت** طبع کن براده مس را به شعل او سیاه طبع کن او را بخت
 سه نوبت بکن او را در قاروره کل اندو کرده در میان نراچ و کبریت و تشویق ده
 او را تا آنکه بگذرد زنجیر بخت شمع کن او را با آب نوشا در صفا نراچ و شمع کن
 او را در شمع بعد از آن عمل کن او را **بهرت** و شمع کن از کبریت سفید و شمع
 کن او را تا آنکه بگذرد و شمع کن او را بخت شمع کن او را بخت در روی او را بخت صفا

محلول و سوی سر که میگرد زرد و زنگار خوب چند از یکی بری در

محلول و سوی سر که میگرد زرد و زنگار خوب چند از یکی بری در

شخصی لازم الیچ

[illegible]

جميع المياه كلها بطيحي حتى يرجع الى التقف ورسطها ١٢
صفحة ١٢ فعل كذا كذا حرك حتى يوصلها فان راويين كل واحد في
صفحة ١٣ در البحر فاما راويين اشارة راويين حتى يوصلها
انما في صفحة ١٤ واخرها في صفحة ١٥ القيد من الزهر والكراني

تکلیفیں

کریز۔

[illegible]

شماره از نو و کرم ان اور با کله باز یک ۳۳

تقاسم الرضا صبيح المالح

مطابق طریق و اصولی

اورا و بکن اورا در گونه و داخل کن اورا در آتون سبب برین تدبیر و شاد و
 بر بار و قی کراری تو اورا آتون و سخی کرده شود اورا تا آنکه یک در مثل
 نوبه بستر نشیمن کنی که در ورع او نشاد در محلول است و مثل نصف نشاد در
 زراج اصغر محلول است و نشوین کن اورا تا آنکه یک در شغیرت و یک در اول
 یک در فلار هر قدر خواهی تو بس نشیمن کن اورا به و چ مانند سیاه و نشوین
 اورا در شیشه بین زراج و کبریت تا آنکه یک در زنجیر بس سخی کن اورا زراج
 و کور و بکن در مانند نصف او از تو تا حد بر مانند همه سیاه صعد
 عمل حره محلول است و در فن کن اورا سه هفته حل شود بستر غده کن اورا
 و سخی کن اورا و نشیمن کن اورا یک زراج و قلقله و قلقله محلول بر چهار
 مثل او در سفت متبینه کن اورا در نشیمن کن بر لور که دیدی تو بس نشاد
 او را بر هفتاد و نه می کند بریز او را بقیان خوب چر که بر آید ده یک اگر
 خواسته است الله تعالی **فصل دوم** یک در لاجور در چر که خواهی تو و حق
 کن اورا و نشیمن کن اورا سر که در زراج و کبریت و عقاب است و نشوین ده اورا
 بنابر مثل حصان الطیر بر فکستر که یک در کور و سرخ رنگ سید یکی اوسه قر
 و در ده زرداده و هب **فصل سوم** اینک نشیمن کرده شود این راده نوبت
 و حل کن اورا و عقد کن اورا رنگ سید یکی بخواه قر و در ده دو فلار از سب
 پس اگر سخی کن این را و نشیمن کن از آب زردی بجهت مظهر و نشوین کن اورا تا
 آنکه یک در مانند نیمه او رنگ سید یکی او هفتاد و نه را لقا قی می شود بر خود
 یعنی محتاج به تخم نیست با مراد تعالی **فصل چهارم** یک در قری که خواهی تو بس سخی
 کن اورا و نشیمن کن اورا آب نوش در صعد که زراج محلول بر طوبیت شد است
 نشوین کن اورا بکن با کن این عمل همیشه تا یک در غبار بستر نشیمن کن اورا زراج
 حل شد سیاه زردی بجهت مظهر تا آنکه سرخ شود بستر نشوین کن اورا تا که سرخ شود
 پس رنگ سید یک درم او به چ را بسی که خوب **فصل پنجم** یک در اورا
 و سخی کن اورا و نشیمن کن اورا آب زنجار و زراج و نوشاد و نشوین کن بجا کستر کم
 یک در در زنجار

فنی
 از سر زنجار
 از سر زنجار
 از سر زنجار

فنی
 از سر زنجار
 از سر زنجار
 از سر زنجار

تا که یک در

تا که یک در زنجار بستر مایه با نند او کبریت سید که قیامت و نشیمن کرده شود
 زنجار و نوشاد در نشوین کن کرده شود تا آنکه نقره شود نقره سرخ واقع می شود یک درم
 برده با بستر قمر و در ده چ را به بی آید سرخ کنی تعالی خدمت است
فصل ششم سخی کن اورا و نشیمن کن اورا نوشاد در صعد که زراج محلول بر طوبیت
 و نشوین کن اورا همیشه تا یک در غبار بستر سخی کن اورا زراج محلول که کباب
 عنق و البض مظهر است تا آنکه سرخ شود و نشوین کن اورا تا نشوین کن تا که سرخ
 شود واقع می شود یکی او برده قمر و در ده چ به نیم **فصل هفتم** خدای کن
 ازین یک در و از کور و سفید یک در و از سیاه صعد که بر این عمل سرخ است یک در و شش
 کن اورا آب نوشاد در صعد که زراج هفت بار به بستر حل کن اورا و عقد کن اورا که
 سید یکی اوسه قر را زنجار و کبریت و کور و نشوین کن با زرا و آب زنجار
 هفت نشیمن کن با و قلقله و زراج و کور و نشوین کن تا سید شده زرا و نشوین
 و نشوین کن شب با شش نرم نزدیک به نشیمن کن تو به چ کن اورا و حل
 کنی اورا و عقد کنی اورا رنگ سید یکی او صعد که خواهی تو و اگر کردانی با او
 پیش از عقد کردن او مانند نیمه او آب زردی را مانند او و در کنی تو
 بسوی حل چهار ده مظهر بستر بر این اورا و عقد کنی تو او را رنگ سید یکی دو حبه را
 و صعد زنجار که قیامت شود بر خلاص **فصل هشتم** یک در مظهر کنی تو او را یک در رنگ
 سید یکی یک در زردی حره در عنقا و ویکرانی در واکس زردی مانند ده حبه
 او را که آیمحه از آب زردی و در عنقا او و عقد کنی او را رنگ سید یکی تو او را
 به غصه حره را که خواهی تو زنجار و خلاص و نوبت است الله تعالی **فصل نهم**
 یک در اورا پس سخی کن اورا چهارم صعد زراج سرخ و نشوین کن شب و در خود
 با نشیمن کن اورا پس شاد و سخی کن اورا بعد از آن که او را و نشیمن کن او را
 به قلقله و قلقله و سوریک حل شده و نشوین کن اورا به چ کن تا که یک در و در
 پس یک در او را مانند کس فیروزه مانند هم محلول طلا و سخی کن اورا و نشیمن کن
 اورا به هفت بار یک زراج و عقاب و زردی حره و سه مرتبه یک آب نوشاد و نشیمن کن

تا که یک در

میشود و نقره سفید پستری کن اورا و شمع کن اورا با یک تکه روبرو صاف
 روز پس کن اورا در شیشه در میان شمع کن کرده پاشق الحقیق نشوید کن اورا
 بکشد استوار کن از سر او در شش مکن یک شب پس پندار کنی از ان برتر از هر چه
 که خواهی تو نقره سپید که رجوع میکنند در خلاصه ان شاء الله تعالی
در این محلول کن هر که ای را که خواهی تو با یک قلی پستری فراده اورا صاف کن اورا
 و شمع کن اورا با آب بطون و قلی و شمع کن اورا با آب نم که خشک شود و بار
 بر بار شمع کن کرده شود تا که ببرد و مانند تار پس نشوید ده اورا شب در تنور با شمع
 تیز و بر آتش چرخ سرد شود و عاده کن بری که بر تار که خشک شود و که آتش نشود
 و علامت او اینست که بگردن شمع مانند شکر صفت سفوف غبار و اورا
 محلول کن اورا با آب قلی و چرخ کن اورا با آب و در آتون در کوزه طین
 کرده کن با و همچنین تا که در چرخ پستری چرخ کن در میان تا و در میان صاف که
 مسحک بر ای با شمع است و شمع کن اورا با آب یورق نر و اندکی و نظرون که در
 همراه حل شده باشد بر طون و شمع کن اورا در قمره مطین یعنی کل اندود
 با شمع مطین و عاده کن بر و تدریج با بر ری آید نقره سپید که قایم میکند
 نی او نیست از قلی خفته خالص ان شاء الله تعالی **در این صفت کن اورا**
 بر کتیله در ناله دار در طایفشان و پندار اورا با آب قلی بهفت نوبت پس در آب
 نوره بهفت بار پستری در آب صافون بهفت بار پس چرخ کن اورا با آب صافون
 تیز بعد محلول کن پستری یکبار و اورا و بکن اورا در کوزه کل اندوده و داخل کن اورا
 در آتون و بکن اورا در آب صافون تیز و مانند ریج او که قلی سپید خوب نشود
 و که شمع بر او مانند بزم که بریت سپید و بکن اورا چند روز پس شمع
 کن اورا و طین کن بر او مانند پنجه حسکت در بای مشک و مانند بزم که او مشک
 و بکن اورا چند روز پس شمع کن اورا هر روز و بکن اورا و بر او و مشک
 سرد شود و با اورا و بشو اورا بر آق با شمع کن و خشک کن اورا و بشو
 اورا و عاده کن بر و تدریج تا که بگردن چرخ پستری بر و شمع چند

تطهیر در شمع

محلول

سیاه محلول و مانند از ترنج مسحک که نیست سیاه در و حل کرده شده و بکن اورا
 اورا در چاه حل شود و آب که نیست نظر بر اورا در چاه روز پس شمع کن اورا
 قایم میکند یکی و پانصد رصا صین را و زریق را خفته **در این صفت کن اورا**
 اورا و مانند از اورا در آب قلی بهفت نوبت چرخ کن اورا با آب قلی و داخل کن اورا
 در آتون مشک شود ان زجاج در شمع نوبت ان شاء الله تعالی **در این صفت کن اورا**
 زجاج صاف را و مانند نیمه و خشک و شمع کن اورا با آب قلی و حل کرده شود اورا
 عمل کرده شود با و تا مشک شود پس تر نشو اورا بر ری آید شمع سپید **در این صفت کن اورا**
 شمع کن اورا و داخل کن اورا و طایفشان و پیشش بر آب نمک مقطر را و بکن
 همیشه کن بکن اینچنین است روز شمع تر نشو اورا در در و چهارم بر آق
 و خشک کن اورا پستری داخل کن اورا روز پنجم در آب شمع ان و شمع کن بر و بکن
 اورا و بکن کن بر و پنجم که قایم شود و آب که نیست شمع را که آتش نشود و بر کتیله
 زبان ان شاء الله تعالی **در این صفت کن اورا** و چرخ کن اورا با آب صافون در و چرخ
 حسکت شمع و عاده کن شمع کن اورا با آب مطین و بکن اورا در کوزه مطین داخل
 کن اورا در آتون مسکود نوره و در بهفت نوبت پستری یکبار و شمع کن
 اورا و حل کن اورا و خشک کن و بکن اورا پستری یکبار و شمع کن
 محلول مانند و با محلول مقطر شمع پس پندار اورا و بکن اورا و بکن اورا
 چهل روز حل شود و آب که نیست نظر بر اورا و بکن اورا و بکن اورا و بکن اورا
 سپید قایم میکند یکی و پانصد قلی و زریق را خفته ان شاء الله تعالی **در این صفت کن اورا**
 اسحق ناعا و اجعلی کوزه مطین و استوار کن از سر او داخل کنی اورا در آتون
 پستری بر او و خشک و قلی که سرد شود و بکن اورا و بر او و بکن اورا و بکن اورا
 و شمع کن اورا و عاده کن بر و تدریج و بکن کن بر و تدریج معلوم که در شمع
 او بر وزن است و شمع کن یکی از ان بر صفت یک نقره شده قایم مانند نون
 خود بالا و او پس چنین مانند ترست برای قلی **در این صفت کن اورا** و بکن اورا در کوزه
 سفال کلی و بکن بر او و مطین کن بکن حکمت و پندار اورا در تنور نان پزان

در این صفت کن اورا

تطهیر در شمع

وآن چهار قسم است مشمع کردن
بارش و مشمع کردن تکها
و مشمع کردن به بورق و مشمع
کردن مشمع تکها و بورقها و
تکها مشمع میشود بار و شمشیر
و اقله اعلم

ف بورق یا لضم
چند نیست مانند تک که مشمع بود
و بهندرت آن را یکگون گویند و
بهترین آن بورق ارضی است که
آن را نظرون گویند و شمشیر

ح صوام نحو لیتی

تشیخ الارواح

[illegible]

(۱۲) دود و دود

قال محمد بن الارسلان رحمه الله
وقوله وارضى به ما ارضيت وقهره
بالجيشه حتى يمتد به ما تقاتله الزبد
وتوقن بازل اسواقه ثم تقطعه
فانه دهن لا يكره ولا يثقل
الارواح والآفاس ١٢

ودر کل مرقه قنار و سنا بصیغ واحد و سبعین ای جسد شست **فقد براده**
 فاعلمها بار بیه اشتاله ابن و اسحق حتی بصیر کما لزم یتم اسحق بزاج و زکاء و
 عقاب و کبریت محلولین بالخل المقطر و او شوه لیلته بین زاج و محلول بصیغه
 فی قاروره مطبوعه بنا زمل حتی بصیر بزجفرا احمر است و الله تعالی **فقد**
 و طایفه کبریت اصفر و زرنج احمر اید حتی بجوی مثل الرصاص و سقه ماء الزقاق
 الخمت و هو قلعنه و قلعنه و قلعنه و سوری و زاج محلوله و اسحقه **فقد**
 صلایه و شوه افعل ذاک **فقد** بصیر احمر اقیانیا **فقد** ثم سقه بزمین البین
 زیتون احمر حتى محلول الملقی فی ربعه صیغ الکبریت المقطر و شوه افعل به ذاک
 حتی یشرب مثلیه و تنقر بصیغ واحد مایه قمر اکبر یا است و الله تعالی
فقد کلس نحاس و سقی با و عقاب بصیغه بزاج و قمر
 فی مایه و زاج حتی یخرج دفا تا افعل به ذاک سبع مرات حتی یزوب و یجری
فقد کلس و سقه ماء و قلعنه و عقاب و زنجار مقطر ثم شوه و اعد علیه
 سبعاً ثم سقه ثلاثه ایام نو شاد در وجهه قان یزوب و بصیر مایه **فقد** سقی
 کلس النحاس مایه و الزاج و النوش در و الزنجار المقطر و شوه افعل ذاک
 اید حتی بصیر مایه یزوب **فقد** سقی ای بده الابواب شست حقه
 دم و شعر بالسمه ثلثه اشتاله فی ثلث دفعات و شوه کل مرقه و سقه ثلاثه
 مرات مایه عقاب و حله یخل فی ثلثین یوماً پس سقی کن از و سیاب محترق
 و اسحقه و شوه حتی یشرب سته صنفه و یتنقر لقره حمرا و یقع واحده
 من مایه ای جسد شست و ان شمت الزینق و صلیته و فرجت بین المائین و
 عقده

عقده اضعف الک الصیغ فان شمته ثانیة و صلیته و عقده صیغ واحد
 اربعایه ای جسد شست و سنا یرجع فی الخلاص **فقد**
 براده نحاس و سقه ماء و نظرون و بوری زرا و دی و شوه و اعد علیه العمل
 حتی بصیر مایه یزوب و یجری **فقد** براده و اسحقه و عقاب و
 زاج و زنجار محلوله یا رابعه اشتاله مایه مقطر و شوه افعل ذاک حتی یجری
فقد الغم ای بده الابواب شست بعشرة اشتاله مایه زینق حتی و اجدله
 فی صحیفه من ملین منصوب است علی عمود ازهاک که قائم کرده شده است
 در یک کلین اندوده و یکین حوالی عمود یعنی اطراف مایه ملین که در زینق
 کن برو و روشن کن بروی آتش میان بنا بر صیغی که گذشت فانه بصیر اسنا
 یعنی قائم کرده شده است بصیغ واحد ثلثین فقهه و اگر سقی کرده شود و سقیه
 کرده شود با آب محترق سته نوبت و شوه کرده شود در هر مرتبه پس واقع
 میشود یکی او بر جیل و ان شستیم کرده شود نو شاد در محلوله مراراً و حله یکین
 ده و زاج مصفی و عقده کرده شود واحده ستمین فقهه است و الله تعالی
فقد براده حیدر فاسحقه بر ربع زرنج احمر صیغ یوماً
 و لیلته مایه التککار و نظرون و اجدله فی کوز مطین و بر کند بالانای او که
 سقی کرده شده بر شست و شوه بلیله بنا رقی و اجدله فی قلع ملین کثوف
 الراس علی ستوقه حتی یخرج دفا و اعد علیه التدریس سبعة ثم سقه مایه
 و تککار ثلثا سقی کن او را و سیر کن او را تا و قتی که دیده شود مثل
 مسوی کل مرقه ثم سقه حتی یجف و استنزل منزل جسد ایضا که از بده

پس بچران او را زینج مرغ سفید صغیر همیشه حتی ندوب و بکری فان
 اردت لکجه فسق ما الزاجات الخسته محلوله بخل خمر و شوا قتل بک
 حتی بکرا نشاء الله **سجی کن** او را براده او را بشکریت اهرق
 به حقه و شمع با قلی یوما و شوه لیلته فی کوز صغیر فی ثور بنا رصیده افلا
 به ذک سبعا یسجی بالنهار و یسجی باللیل حتی ندوب **سجی براده**
 او را با نندل و زینج اهرم میسجی ثم بمثل زینج السفر میسجی ثم بمثل کبریت میسجی
 میسجی و اسحقه و اسحقه یوما مقطر ادا عد علیه التدریب حتی میسجی و کداته
 کرد و بکری مثل الرصاص **سجی** بنده از بر هر کدام این ابواب که خواهی بوی
 مسعود و تقیه کن بکریت سفید محلول قطره و تشویه کن او را مطینه بنا زینل
 حتی یشرب ثلثه و یصیر لقره یقع واده علی خمین زینق و رصاصه یقیر ففته
 انشاء الله تعالی **سجی** و از کس جدید مویا پس تقیه کن با عقاب
 محلول بر بیهوش و سجی کن نه و تشویه کن او را در آب و رویه مطینه حتی
 یخرج دفنه و لیکن سجته علی صلاویه سجته کل هره ثلثه ایام اهل ذک کشر
 درایت حتی بصیر مویا ندوب بالندوة **سجی** فقه کس جدید مویا ففته با
 عقاب و شب محلولین مقطین فی کل نهار منه کبر و قیه کک تلخ منکس سجی بالنهار
 علی صلاویه فرخ باللیل و رش علیه الما و الذی ان سجی کرده شده است کرده
 انفل و در یک بجهت پرت عرق کرده شود سی نوبت و تقیه کرده شود او را و حتی
 کرده شود او را یک ساعت بیهوش کساعت عرق کرده شود فی مایه و رویه مطینه
 فانه بصیر مویا ندوب **سجی** فقه کس جدید المویا و سقا و عقاب و شب

انک و ز

و کشتن محلوله فی بول قطره و شوه باللیل کسجه بالنهار فی مایه و رویه حتی ندوب
 و یخرج دفنه اهل ذکک سجی بصیر مویا ندوب بالندوة **سجی** ثم ففته
 اجزا و کبریت میسجی مظهر و مندر زینق مسجی سجی با عقاب و طرقة فی قیظ طین
 غش جرات کله عری و سجی حتی بصیر مویا ندوب فقه و فقه کل واده و الا
 المشحونه و انزله و اعقه بعیا یعقه لقره یقع واده و رویه یقع و اده
 علی مایه نجس و زلال من الرصاصین و الزینق یقیمه ففته سجته و انشاء الله
 تعالی **سجی** فقه براده صغیر فاسحقه با زینق و نطرون و شکا محلول
 یا و قلی مادی رسته مقطوفه فی عرش کبریت اصفر میسجی ففته ثلثه ایام علی
 صلاویه کلا جفت اده از و سجی کن او را بصیر کرا و ثم شوه لیلته در
 آب و رویه و ارتقه **سجی** فقه براده و سقا نطرون و بوق زرا و روی
 محلول یا لکوز و القرح و اسحقه یوما و شوه لیلته فی مایه و رویه یسجی باللیل
 و سجی بالنهار حتی ندوب و بکری مثل الرصاص **سجی** فقه براده و اسحقه
 بنکک و مطقی و نطرون و شیر زرق و بوق زرق و بوق زرا و روی و مطبول
 با سوا و محلول سجی بالنهار و رویه در شب همیشه تا وقتی ندوب مثل
 و شمع ثم سقا با عقاب محلول و عرق فی مایه و رویه اهل ذک سبعا
 حتی بکری مثل الشمع **سجی** تقیه کن هر کدام از این ابواب شیت مثالی سجی
 محلول و ادغه حتی یصل ثم یعقه فانه رگوس یصغ و اده و رطل ای شیت
 ففته یصفا و قان حال الاول و زراویه بمثل زینقا محلول و عقده اقام و اده
 رطلین ای جسد شیت ففته یصفا و ان قطره و شیت فقه و صلاویه و پاقی
 نو او را بزینق محلول و قطره کله ثم عقده اقام و اده اربعه ارجال قار
 شسته تا نیایا و انوشا در المحلول فی کاس البیض المقطر لاس و صلاویه

سجی کبریت کرا و سجی کرا

اقامت يك ثمانية ارمال و هر چند كه بماند كني مرتبه او را زياده كنند ترا و چنانچه بديك
 چنگه برود پاره پاره شود و چنانچه بديك چنگه بماند كني مرتبه او را زياده كنند ترا و چنانچه بديك
 انفل بلزب بديك انفل را بسبب تحريك بوي او سم است يعني زهر است كه در كويت
 ميگفته و چنانچه بديك انفل را بسبب تحريك بوي او سم است يعني زهر است كه در كويت
 شيت فاعله شديت كبريت ميگفته و برين را در راط و اسحقه و سقه بولا نقطه
 و اسحقه به ساعه جدي را هم ايجله بعد ما ينجف با سحقي في قارورة مطينه و
 شوه ليله في نار زيل اقل به ذاك حتى يصير نفرة يذوب مثل شمع و لا يبق
 اسحقه براده ايهما شيت بمثل آب مصعد و مثله كبريت ميگفته و
 خل نم فريش عقاب با آب و نمده ششم حقه او سر كبريتي كه چوشه دارد
 ميشود بر ساعت و سقه به بوم كا ملا و شوه ليله بنا بر زيل ليله في قارورة
 مطينه حتى يذوب و بجز بوي بوس فرق در میان آتش نشويه و آتش شمع عقد
 اينست كه آتش عقد در آتشها و غير نمده حل كرده شده است و آتش قوت
 و آتش شمع كوتاهتر است و برين را در راط و اسحقه و سقه بولا نقطه
 تعالى **فصل** در براده ايهما شيت فاعله شديت كبريت ميگفته و برين را در راط و اسحقه و سقه بولا نقطه
 مصعد و سقه كبريتا مخلولا و اسحقه به بوم كا ملا حتى ينجف نم شوه في
 قارورة مطينه بنا بر ليله ليله اقل ذاك به ثلث حتى يذوب و ينجف و
 خمسين تخم ساور صند و زريق **فصل** در كرام ايهما از اين ابواب
 خواهي تو بشما زريق مخلولا مسحق بر ليله نوشا در بعد الدق و اسحقه
 به ثلثه امام متواليات على صلاية بالنها و نشويه بالليل ثم ينجف في
 قارورة مطينه بنا بر ليله ليله اقل ذاك به ثلث حتى يذوب و ينجف و

صفت ما در شيت كبريت و سقه
 جز و او را قارورة جدي را
 عليه من المار شوه ليله
 مرات و تحريك على نار
 حتى ينجف و سقه بولا نقطه
 و در قارورة مطينه بنا بر ليله

قدر ما على انقار ثلث مرات ينجف نفرة مضاعفة و احمده على ما ينجف
 يصنع فحتمه مضاعفا و اين على از ابواب اول است و دو يا سه از اين است
 تعالى **فصل** در عقاب على طير و در عقاب على طير و در عقاب على طير
 اندازي و ملح البول و ملح الطعام من كل واحد جزء و فلفل بالربو في قارورة
 استاده كرده شده بر قيق بر سوباخ از داخل كوزه پاره حل كرده شده
 موميت و پاره از پوست خرما نقطه و نقطه قيق مثل ربعه عقاب مخلول على
 مداف سق به كلس ايهما شيت على صلاية ينجف بالنها اجمع و نشويه
 بالليل بنا بر ليله ينجف به ذاك حتى يذوب على اللسان **فصل** در كلس
 ايهما شيت و سقه ما عقاب و شب مقطرين على صلاية اسحقه به ثلث
 ساعات ثم غرقه في ماء و زريق حتى ينجف و قارورة اقل ذاك ساعه ثم غرقه
 از ان ثلث مرات باء عقاب و حقه قارورة يصير ملحه يذوب **فصل** در ياقه
 كلس ايهما شيت فحتمه ملح مر مخلول في غرقه عقاب و اسحقه ثلث ساعات
 ثم غرقه في قارورة حتى ينجف و قارورة اقل ذاك خمس مرات ثم غرقه
 سقيت **فصل** در عقاب مخلول و غرقه كلاس سقي قارورة يصير ملحه يذوب
 حل كن هر كدام اين ابواب كه خواهي تو پيا پيا يا و بماند او كبريت
 ابيض مخلول و اعقده فانه ينجف ينجف و احمده على طير و در عقاب على طير
 الازبق في قارورة مطينه و ينجف بالليل او اكسير او نشويه ليله في نار و
 حارق نه ينجف فحتمه ينجف و احمده على ثلثين نحاس فحتمه فان طلعت و الله
 على ثلثين ابق جي و نشويه في قارورة مطينه بنا بر ليله ليله اقل ذاك ساعه
 كلس ايهما شيت فحتمه ملح مر مخلول في غرقه عقاب و اسحقه ثلث ساعات

صفت ما در شيت كبريت و سقه
 جز و او را قارورة جدي را
 عليه من المار شوه ليله
 مرات و تحريك على نار
 حتى ينجف و سقه بولا نقطه
 و در قارورة مطينه بنا بر ليله

على ما تقدم انهم راجع واعلم اني ان يحسن هذا الماء ثم يشوهه افضل ذلك به
 سبعة ايام حتى يذهب ويخرج مثل الشعير ثم غرسه رطلا وذوبه وارسل
 عليه مشاة قلعيه وصيه على الارض واسحقه والعزير ليعتد انما ان الجميع
 حيا واسحقه نعا وسحقه كيرتا اسحقه محلول وشوهه افضل ذلك به ايدا
 في ما رزق على ما تقدم حتى يتعقد لقره مفضلا ويشرب مثل نصف الجميع
 ما كبرت اسحقه محلول يقيم واحدة ما يتي درهم اي جبه شيت فصفه باذن الله تعالى
شعير كبريت شيتا لادرا ان الحلقى كالحلست وسحقه كير او اسيا
 بآب عتاب يوما وشوهه في ما وردية سائلة حتى يخرج دودا وبعثي بلا دود شوه
 بكنيا واسحقه تاوتن كير صير مفع بهب بالندوة **شعير** غلبه لابس كير لادرا
 وقطره والقي في كل رطل منه سبعة عتاب واوقية كير شيتا واكثر كير لابس
 اوردرين كير تبه حتى يصفى فيه ثم سق منه كل من الغنيسيا وشحمها في ما وردية
 حتى يخرج دغادره افضل ذلك به حتى يصير مفع يذوب **شعير** غلبه رطلا
 واجعل فيه ريد نظرون محلول برطوبة وشده عتاب محلول واسحقه بركا الغنيسيا
 الى الماء وليكن عند الماء جاف ثم غرقه في ما وردية حتى يخرج دغادره افضل
 به ذلك ايدا حتى يذوب ويخرجي ثم سق اي هذه الابواب شيت التي محلول
 مقطر كيرتة اضغاده في خمس مرات اسحقه عند كل شقة الهنا ركل وشوهه
 بالليل في رادع ثم سق ما رزق اخر صير محلول مقطر مثل ذلك وشوهه حتى
 يتنقر يقيم واحدة الفسا اي جبه شيت وان اسحقه وشحمه بآب عتاب ثم
 في قحج حتى تغرق وجهه سبع مرات ثم عملة وعقته صينغ واحدة الفين يرجع

في غدا

في الغدا صلات الله تعالى **شعير** اعظمها نريت ونظرون و
 استنزل واسحقه واسحقه ما نظرون محلول ما اقل اسحقه واسحقه ما نظرون
 محلول ما اقل اسحقه بالهنا ركل وشوهه بالليل ثم اسحقه بهين لوز مر يوما وشوهه
 ليلة حتى يصير مفع يذوب كاسحقه ان الله تعالى **شعير** اسحقه
 بودك شوي يوما وشوهه ليلة وغسلها بما حار وعلج جريش سبع مرات وحققه
 واغزله ثم غرسه نظرون وشحمه روبرق زرا وندني ووبرق مصفى فخذ رطوبته
 وسقته من ما غزلت يوما وشوهه ليلة افضل ذلك به ايدا حتى يخرج مثل شيت
 يست كير ازهر كير امين ابواس شيت وصيه عليه ثمة اشلاء رصاص كير خفة
 وبها ينزكي لاذن من شيت سيات اسحقه ناعما ثم جعليه قارورة مطبقة و
 صب يحيى ريد برروي تاكبر يوشد كيرت ميعر محلول واستوارا زجاجة ساء
 وكبروان در حاك كير كير وبرين كير كير لاذن حاك كيرت تاكبر كيرت قارورة
 را افضل ذلك به حتى يشرب مثل الجميع من الكيرت الميعر المحلول وشوهه حتى
 واحدة على خمس مائة اي جبه شيت **شعير** غلبه المفضيسيا واسحقه بآب
 البقر يوما وشوهه ليلة واسحقه بهين العوز وشوهه ليلة ثم اسحقها بودك شوي يوما
 وشوهه ليلة ثم غسلها بما حار وعلج جريش سبع مرات وحققه دكيرا وادرا وخذ
 نظرون وعلج قلى وشحمه روبرق زرا وندني ووبرق مصفى فخذ رطوبته وقي
 منه جبر كير كير كير وشوهه ليلة افضل ذلك به ايدا حتى يذوب و
 يخرج مثل الشعير **شعير** كير لادرا وادعنه رزق اخر صير محلول مقطر مثل ذلك وشوهه

تليلا ثم صبه واعد عليه التذبير حتى يحكي كالمصاحف والكرسي داخل شدة
دو حيد ان ابواب تلج وشوه حتى يدوب ويكوي **فصل في**
كل من سحقة على صلاته يلج النور ويطالع القلج المحلولين يوما وغرقه في ما ذكر
افعل به ثمرات ثم اسحقه ما والنوشا در المحلول مثل ذلك عشر مرات
وغرقه عند كل تحية فانه يصير ملحا يدوب **فصل** خد من التوشا در
ومثل ذلك القشر اسحقه على صلاته بما والملح المقطر يوما ثم خذ
مكسك واسحقه به بالنها راجع وغرقه وقت المساء يعني وقت شام في
ما وردية مطيعة افعل بذلك حتى يصير ملحا يدوب بالندوة ان الشا
فصل خذ نوشا دروشيا ونظرونا حلها بالندوة بالكونز والقيح وسق منه
كل من ريس وغرقه افعل به ذلك ابد حتى يصير ملحا ان شاء الله تعالى
فصل سقاي نيه الابواب شيت ثلثة امتا ل زرخيا مبيضا محلول
مقطر في ثلث دفعات وشوه كل دفعات وشوه كل دفعه حتى يصير ملحا
يصبح در همه سمين درهما من اي جسد شيت ان شاء الله تعالى فان سحقة
به او نمنه على ما فهم مرار حتى يصير ملحا يدوب صلته وقطرة ادم درهم
رطلا وان ما زجت بدرا برحق محلول مقطر مثله اقام كدرهم على القاسم
الاجساد شيت ان شاء الله تعالى **فصل** خذ الدوس للاصطفي
فاحم بالنها القوية تا كور الحدادين واغرسه ما والملح المحلول ارا
فانه يتخفف ويسحق ثم اغسله واسقه ما والبوارق الثلاثة يعني النظر

التنكيل

والتنكيل والبورق الذراوندي المحلول بالزطوبه واسحقه بها النارج
واسحقه بالحل وافعل به ذلك عشر مرات فانه يصير شمتة يدوب بالندوة
تعالى **فصل** خذ دوشا شفت بالحق في ما دوشا وسق ما قلى واسحقه
ما والقطر والنوره محلول فيها نظرون وعقاب وتنكاري سمي بالنها روشيا
بالليل حتى يدوب ويكوي **فصل** كبد از حركه بندهت ازين ابواب اذا
اذا بانخي الدوس وما قلد هو الرقيش والمغنيش وبقربت بروي حيد
اورصاص ملغم كين كل الازان بهشت شهاب زنده وسحق كين بان هم بالماء
الملح حتى يتض ثم سق زرخيا ابيض محلول في كبريت الاسود في غرقه
في قارورة مطيعة بنا رينه حتى يشرب ما نندوشا هم وتنتقم بغيره واحده
رطلا اي جسد شيت قمر وان طلت ثمانية وسق منه اسحق لك الصبيغ فان طلت
ثلاثة وعقدته اقام واحده اربعة اطلال اي جسد شيت ان شاء الله تعالى
فصل خذ كلس التوتيا الميا فاسحقه ما والنوشا در الزاج المحلولين
وغرقه في ما وردية افعل ذلك حتى يتشبع ويكوي ويصير ملحا يدوب بالندوة
فصل خذ كلس التوتيا الميا فاسحقه ما والنوشا در الزاج المحلولين
اسحقه به افعل به ذلك ابد حتى يصير ملحا ان شاء الله تعالى **فصل**
خذ التوتيا مكسك وسق القلقند والزنجار والنوشا در المحلول بالزطوبه ادا
شده دروكش وكلس الله غرقه ما تنكي انا دوسه برابروتنو كين اورا حتى
كمن بالنها ركلا اجمع وغرقه افعل به ذلك ادا حتى يصير ملحا ان شاء الله تعالى
فصل خذ نيه الابواب المشحمة وحلها واحترجها بمثلها من الزنجار المحلول

واحدته بعينها يصنع درهمين ودرهما فلهذا وزاوج بينهما فان مقتضى زاد
الرطوبة سبع مرات وسبعة عند كل سبعة بالنها راجع وشوئها لينة بما رزق
لم يتجه الى الخرافة فان شبعة بما في النوشا درم را حتى يصير لها صلابة وقوة
صحيح لك درهمين ودرهم انت والله تعالى اعلم **باب** في علاج النوشا
التي منه وسبعة بالزيت والنطرون ويستعملان في اغسل الماء والماء حتى
حتى يصقوا ثم يغسلوا بالنطرون والبورق الزرا وتدي وسبعة يوما وشوئها
لينة الفعل بعد ذلك حتى يتشبع ويندوب انت والله تعالى اعلم **باب** في علاج
المصخرة وسبعة ما في الاشنان والقلا وسبعة نعا وسبعة ما في الاشنان
والقلا وسبعة حتى يحرق ثم اشوئها ثلث ساعات بما رقت ثم سبعة
اخرى واشوئها حتى يحرق ثم اشوئها ثلث ساعات الفعل بعد ذلك حتى يتشبع
ويندوب ويحرق **باب** في علاج النوشا والاشنان ودوناب الكور
اشوئها في قارورة مطبوخة مكشوفة الراس حتى يخرج دما فما فعل به ذلك ثلث
مرات ثم سحقها وغمسها في اشوئها في البورق الزرا وتدي في
وشوئها الفعل بعد ذلك حتى يدوب ويحرق انت والله تعالى اعلم **باب** في علاج
بسوي هر كذا من بين ابواب شئت مثلها من الزريق الاحمر ومثل الزريق من الكبريت
المسحق وسبعة ما في الرخوة قدر ما يتجمعا وسبعة يساعده واشوئها الفعل في ذلك
ثلث مرات ثم سحقها وسبعة عشر سقيات من الزايات الحمر المحرقة
المحلول قدر ما يتجمعا واشوئها في قارورة مطبوخة حتى يصير لينة

جرا وكيفية يصنع درهمين ما يخرج من جسد شئت يتكون منها انت والله تعالى
باب في علاج النوشا والاشنان **باب** في علاج النوشا والاشنان
وقطرة فاعمل في شرايد نوشا درم ثمانية واجعل مثل ربع نوشا وقطرة
الاشنان الفعل بعد ذلك سبع مرات ثم خذها شئت من هذه الاطباء وكله ثم سعة
من هذا الماء وسبعة بما غامان ساعات ثم غرقه في قارورة مطبوخة على نار
حمر حتى ينقطع دخانه ثم يكد الفعل به حتى يصير لينة يدوب انت والله
تعالى اعلم **باب** في علاج البول ومعه مروج القلا بالسوية فخلط الرطوبة واجعل فيه
مثل الجميع نوشا درم واحد وسق منه اشوئها وسبعة بالنها راجع وغرقه
عند المساء في قارورة مطبوخة حتى ينقطع دخانه يكد الفعل به حتى يصير لينة
يدوب انت والله تعالى اعلم **باب** في علاج النوشا والاشنان
احمر محلول ومثل كبريتا مبيض وسبعة درهم وادخل الجميع وادفنه في
بعد ما سقي منه مثل راجع الجميع نوشا درم واحد وسق منه اشوئها واشوئها
بالحميا ينحدر جهره يصنع درهم خمسة سقيات درهم من اي الاجساد شئت
في هذا احمر انت والله تعالى اعلم **باب** في علاج النوشا والاشنان
شئت وسبعة نعا وسعة النطرون المحلول بالرطوبة قدر ما يركب مثل
الحصى ثم سحقه على صلابة حتى يحرق ثم اشوئها الفعل بعد ذلك حتى يصير لينة
يدوب ويحرق انت والله تعالى اعلم **باب** في علاج النوشا والاشنان بالسوية
وطه بالرطوبة وسق منه اشوئها شئت سحقه وغرقه يكد الفعل به حتى يصير لينة

جزو من رو سنج و شیر زیت جزا استحق الجسج علی سله ثلثه ایام و آنه
 قانی نخل و قطره فانه ما حداد منقح به انشاء الله تعالی **فانه** من
 رو سنج و شیر زیت جزو و عقاب جزوین و قطره و انزل غم فانه زیت سقا معسک
 بعقاب جزو صوب علیه المار المعزول اربعة و اذنه حتى یخل ثم قطره و
 بریزان بریزج او بریز من الزیت المصعد و الریح را العقاب اذنه حتى
 یخل و قطره اقل ذلک سبع مرات فانه ما حداد **باب** **الزیت** عقیق کله
 و مقطر کن و را و چند از درو ما ندها و عقاب اذنه اسبوغا و قطره و الوقی
 الزل من یک و قیه حلیت و نصف او قیه سکج و نصف او قیه فیهون و
 او قیه اسبوغا ثم قطره فانه ما حداد قوی انشاء الله تعالی **فانه** من
 مصعد بعقاب جزو زیت سقا معسک و قطره اقل ذلک سبع مرات جزوین
 و صوب علیها ما و اذنه اربع عشر یوما و قطره فانه ما حداد **فانه**
 فانه عقاب و زیت مصعدین و کله شرب جزو جزو و صوب علیه من و الی ان
 الحاد و در سبع مرات چهار ندها و در آفتاب نکهدارده روز ثم نصفه
 اقل ذلک به خمس مرات فانه یصیر ما حداد **باب** **الزیت** **الحلول**
باب فانه من مصعدا و سقا عقاب بحلول و عرقه عشر مرات فی قوح
 مطین ثم حله فانه یقی من شتی فسه عقابا و غرقه مرات ثم حله حتى یخل کله
 لا تمل فی الحل فانه اصل حلیت یروی قیام و ندها و حداد کله **باب** **الحلول**
 و البرادات **فانه** جزو قوی و شله زیت زنده بسریکین علیه او و حوضه

و اقله

و اقله و اجمع بینهما و بین ثلثهما زیت و شل الزیت عقاب و استحقناهما و اجمعها
 بین قریص و صاعده بنا لینه فانه یصعد و یزل فانه یصعد الریحین و
 بقول المفسر فاده علی ثقله و صاعده اجعل ذلک مرارا ثم حله فانه یخل و
 استحق فی شعیب ثقله و غرقه و حله حتى یخل کله فانه ما حداد **باب** **الحلول**
باب فانه جزو و کله شرب جزوین و صوب علیه من و الی ان
 سبع مرات و حله فانه یخل ما تمل یکله شمع الا کلاس و البراد
باب **الحلول** هذه المیه کلها و ضمها به فانه و صوب علیه
 زیت او قیه و ان انت احسن اتخاذه و شمعها مرارا و صوب علیه
 غرقه حل کله نقص رده الخ لک ایام قلیل ما تریه حلالت و اذنه
باب **الحلول** باب مصفیه حل الزل به الخ تحفر فی موضع لا تحرق فیه
 الریح حفرین عمق کل واحد منهما ذراعا و عرض ان یک کر و طول ان
 به یخال کبوتر محجن کرده شده بشلیه اسب و فانه من زیت الخیل المص
 انذیر اذنه یوم جزو و من ورق الحمام الا تمل مثله فیهما ما و القه
 عجین غیر رقیق و کبیر ذراعا من احد هامن به الخلط و تجعل ما یزاد علیه
 قارورة ميسولة الاسفل مستویة لخطان و الاعلی و الاسفل و یکون
 معک قلب علی یمنه القارورة الی فی الدواء فغرقه فی ذلک الملبوس
 و تحرکه فیه ثم ثقله و تجعل مکانه القارورة بعد ان توفی من الراس **باب** **الحلول**
 و اقله

فانه یخل و قطره فانه ما حداد منقح به انشاء الله تعالی **فانه** من
 رو سنج و شیر زیت جزو و عقاب جزوین و قطره و انزل غم فانه زیت سقا معسک
 بعقاب جزو صوب علیه المار المعزول اربعة و اذنه حتى یخل ثم قطره و
 بریزان بریزج او بریز من الزیت المصعد و الریح را العقاب اذنه حتى
 یخل و قطره اقل ذلک سبع مرات فانه ما حداد **باب** **الزیت** عقیق کله
 و مقطر کن و را و چند از درو ما ندها و عقاب اذنه اسبوغا و قطره و الوقی
 الزل من یک و قیه حلیت و نصف او قیه سکج و نصف او قیه فیهون و
 او قیه اسبوغا ثم قطره فانه ما حداد قوی انشاء الله تعالی **فانه** من
 مصعد بعقاب جزو زیت سقا معسک و قطره اقل ذلک سبع مرات جزوین
 و صوب علیها ما و اذنه اربع عشر یوما و قطره فانه ما حداد **فانه**
 فانه عقاب و زیت مصعدین و کله شرب جزو جزو و صوب علیه من و الی ان
 الحاد و در سبع مرات چهار ندها و در آفتاب نکهدارده روز ثم نصفه
 اقل ذلک به خمس مرات فانه یصیر ما حداد **باب** **الزیت** **الحلول**
باب فانه من مصعدا و سقا عقاب بحلول و عرقه عشر مرات فی قوح
 مطین ثم حله فانه یقی من شتی فسه عقابا و غرقه مرات ثم حله حتى یخل کله
 لا تمل فی الحل فانه اصل حلیت یروی قیام و ندها و حداد کله **باب** **الحلول**
 و البرادات **فانه** جزو قوی و شله زیت زنده بسریکین علیه او و حوضه

وكتب عليه سدة عديدة وكتبها بالزبل المتخذة الى اعلا ما وكتب عليها اجانة ثم نائمة
الوصل وترفع العاجنة كل يوم مرة وترش عليها ماء اجازا وتبدل الزبل كل
اسبوع ذلك ان يكتب الحفرة الاخرى المطلوبة بدق الحمام الى نصفها واكثر
من الزبل المتخذة واغفر فيه القالب وكتب عليه الدجاجة وبنية لينة ولا تأخذ الوصل
فاذا أصبحت كشفت عنه القارورة المدفونة ونزعت القالب واخرجت
القارورة بالجلد ودفنتها وكتب عليه السلك وكتب بها بالزبل وروث
عليه الدجاجة واخذت الوصل ووبرت به الدجاجة الى ان يتجلد وهذا كحل به
كل شيء صعب انت ما الله تعالى **باب الحفرة** هذه الحفرة ثلثة انواع ينفع
من ان تحفر في ارض مدينة التي لا تقع عليها الشمس حفرة عميقة ذرايين
ذراية في عرض ذراع وتجعل من سفها الى ثلثها مورا يستقيها منه ثم تحفر
الى ثلثها مورا مسلو بلا ساقية ويجعل فيه قارورة الدوا الى غنقا بعد ان
يتعلق من رسما بصاروج ويترك فيها شئ دم كبرئته بل لا يجعل فيه قارورة
من الدوا اكثر من نصفها وسرشن بردي سبخور دجسبيده وكتب حولها
وفوقها بالزبل المبلول بالزبل يتحول الى ان تلاءء تاوكتب عليها اجانة وتجعل
فوق الاجانة كتان ثم تدبلا وكل ثلثة ايام ينوشان ازسواهما في كل خمسة
اطلا ماء وترش على الخيش كل يوم مرارا في ايام الصيف وفي الشتاء فلفل
فيه كل ما اردت كما اذا خسته شده بزين جل بعد غروب شمس **باب الشاقي**
الاجانة وهو اردت ان تحفر في موضع من موضعك وارتع بودا قناب سخره

فیش که اگر کشم و باج
 پاک کردن این جاسوس
 خوشه غلامه شود آن کار
 فیش خوانند و احرف
 مثال ازین نوعید

کتابخانه

که غلبت او در کرامت فی عرض ملک کرد و قصه جمیع و یکین برانی او که به سر صلیح
و کرم و ان در باب مقدار سیوه صد او و یکین برانی او که کند و در میان او
که در میان و زمان فاروقه ایقی قیامه الدوا بعد از تولد من در کرامت
بخت گمان صلب ثم تغرق فی الماء تا کردن او و یکین بر رویه و یکین در میان او
او را هر روز و یکیش او را هر است روز و زیا و یکین آب اگر محتاج به شمع الی الماء
فنه یخمل کل چیز که از کرامت او است و استحقاق **فیه در کرامت او**
آن است که حفره کنی در محل برداشت بچه و عقده است و یکین برانی او
خشت و یکین برای او دست او بر شانه کند من داخل و تعین با تدریج بعد حفره
الشمع در شانه و پاک شد و بپایند او را از خوره بعد از یک کاردن سراسر او
بر شستن تا آنکه برف شود و آب شست نشانه و زبیده و لاکن طریق یکین او را
و معین او را هر روز پس تحقیق آفت سوزی او شست است پس تحقیق عمل شود این
طریق هر چیز را که میخواهی و آن عمل یک است هم است و آن است که در ظرفی فراخ
و درین کفاده بشکند که در سوس و ورق پشم داده شود و در سوز که داغ است او
واحد کرده شود برای او یکین از آجر یا قشت مراد و در میان او از داخل و آغشته
شود و در وقتیل برشته بپند و گردانیده شود و او را که اراده کرده حل او را در
پارچه کنی تا بعد چیز که مذهب او را باب عقاب و در پو تلی کند او است
و بپایند او را بر قندیل از یک یک و یکین بین القندیل و الخلف فرق و آگشت
زبون است یا یکین در میان قندیل و در فرق قدر قندیل یکین بر رویه و یکین
اگر که داری و یکین در وصل و بر پیش اطراف خم بر کنی چهار پایی و در میان
همچون باب حمره البری و الیسان و الخروب و در شعل یکین با و با

کتابخانه

فی طریق التهاون با آنکه بکلیت کل کسب **در این حال** در وقت
 آمدن آن سینه در جلای کبیر الیکته اجزای وسطی عروق من آنکه بکلیت
 فیتش رة ارتواء تاه و ثلث او تم تعلق فیه قار رة الدوا و المضعج
 بعد التوشع من رة العروق بخیط کتان و سویی علیها الکیت و تاه الدوا
 و تفرق رة الدوا و رة العروق لا یضعها و توضع مستوی و توضع
 بقصبة قصبه فکلی حسی المستوی و توضع بر آب و در یک شش و نکه که در آب
 رة یافته شود یعنی قایم شود تم تعید و یکن علی المکة فلب لقالع فیتش
 بر او قه و قشده و یکن لعلقه سحقة الراس یخرج بها کل سانه از ریه
 در هر حال است از قشده و نظر کن سویی و ایافور فیه است آب و غشک است
 و با شش و یک سقده ققم قید و اوجا بر ده کرده شود از آن در کم بر سیدین
 در یک است و بر سه روز یک که ده میشود در آب و پودت بر یک که
 قوت نمانده است بعد از یک که دهانده شود آب و قشده در هر حال دیگر که
 شده است او را در او که اخته شود او را حرارة المرحل الذي فی القارة
 حتی آرام یابد او بر توان شیش را و زنده و ایوان ششده فافهم هذا و عمل کن
 برومی بعد سلامت آن شیش است **در این حال** و عمل کن
 اینست که یکری تو پشم یعنی بره خور و را و ریزه ریزه کنی او را یک ترا چیزی
 که قادر باشی برو و پامیز با او شش زبل الحام و وزن او را یک و یکین او را
 در یک بر و یکین او را و تدبره علی التدریج اول قانه یکل کل جبهه محل

نمونه

بعد تشبیه و یوالحام الرطب اشاره کرده شده است بر او در کتب بنامی
 حکما پس بدین ادر است **در این حال** و آن عمل بنام
 اینست که یک شش مشع را و نداشت ده او را به بعضی آبها تیز و یکن او را
 بجای و یکن تانیه قرح از آب آنکه نداشت کرده بآب بعد آنکه و
 در یک آب یک و وصل و آتش کن بر او و نرم و یکش او را بر سه روز
 و یک چیز دیگر که عمل شده است از مشع کن شش را و نداشت ده او را یک
 تا آنکه عمل شود تامی او **در این حال** گرفته شود صواب و نکه که میانی
 از شش و یکر قشده که فرای باشد و کجایش کنده و دو چند در آب یک که
 بار چ قمع از شش و یک در آن قشده یک سه سبوس اجمود و یک
 دوا تا آنکه پاید بر آخرا و تم تعلق بخیط کتان و الکیت السرا و تاه
 الوصل و یوشرا و لکنتان تروش علیه فی کل يوم مرارا فی الصیف
 و در سمره و احد و یکن السراب و جاده در موضع نم زد و شود وصل
 است و الله تعالی **در این حال** و نهایصل یصلح للاملاح و الزاجات مخصوص
 و یوان تا نهایش شش فتنه نزدیک شام و یکدرا و جش زیر آسمان
 پس و فیکه صبح شود مظهر کن او را و یکن و نقل آب یک ساعت تا که
 خشک شود پس نداشت ده او را و بار و سه بار بریز بر مظهر
 از و سحبه بساعت و تر که لایه تحت السماء ثم تغطو اذا أصبحت
 به مرارا و وزن کن او را هر مرتبه پس تا و فیکه زیاده شود وزن او بقیه

فی قشده

حاشیة
تفاوت بين المتطهر ونظف المتطهر
و من شدة جاذبية كل واحد
واشغال كونه

تا وقتیکه شکستند و تعلیه فی قارورة غیر مطبیه نمی بجعلها فی قدر فیها را
بعد این بگویند که من را با دگر از شیء است آنکه چسبیده مقبوضه و
تکلیس حوالیه براد کثیر کبسا مستویا الی عقما و تعلیها صوفیه صوفیه تا آنکه
بکیری ندرتها و متی ترتیب و ایدت ایدت اخری و عطرها و ترکتها حتی
الی ان ترتیب ای صوفیه انعمها تا فند و در کرده خود برای چسبیدن او حتی
بقیع الذرة و شکستند و صوف و ظا بر شود در دسوخکی نمی بجعل بالیک
بیشم تک پرشته وارد جو همچون باد خار و بکند ارثا و قوی که و منزه شود و
تطین فوکه الطین الحکمه همچون کرده شده بایکم تا آنکه شکستند قاروره و
بترک حتی بجفت و بجفت و بجفت و بجفت تا آنکه شکستند فوکه براد و تکلیس فوق ذلک
بدقاق الفم و بشعل فی فوکه ای بکند تا آنکه شکستند و منزه شود و همه بکند در آنکه
بشد آتش از فوکه آتش بکند فانه ینعقد نفیر صابرة خاک و ار
بآتش نفوز کنند بآن آتش ای صوفیه از منزه و هوای بجعل الداء
فی قارورة مطبیه مستوفی من رطوبتها بعد از اندودتها و ایدتها

ان تعقد القارورة الی انصفها فی انزل و تعلیها صوفیه صوفیه و منزه
ند و تنها حتی بجفت الصوف و ظا بر شود در دسوخکی نمی بجعل بالیک
سرا و بکند پرشته و دقیق شمع همچون باد خار و بکند ارثا و قوی که و منزه شود
و یک طین بکند از شیفه شش آنکه و بکند در دیک و دوا بکند یعنی بکند
مقبوضه و فاکست بکند بکند بکند و ایدت ایدت اخری و عطرها و ترکتها حتی
الی ان ترتیب ای صوفیه انعمها تا فند و در کرده خود برای چسبیدن او حتی
بقیع الذرة و شکستند و صوف و ظا بر شود در دسوخکی نمی بجعل بالیک
بیشم تک پرشته وارد جو همچون باد خار و بکند ارثا و قوی که و منزه شود و
تطین فوکه الطین الحکمه همچون کرده شده بایکم تا آنکه شکستند قاروره و
بترک حتی بجفت و بجفت و بجفت و بجفت تا آنکه شکستند فوکه براد و تکلیس فوق ذلک
بدقاق الفم و بشعل فی فوکه ای بکند تا آنکه شکستند و منزه شود و همه بکند در آنکه
بشد آتش از فوکه آتش بکند فانه ینعقد نفیر صابرة خاک و ار
بآتش نفوز کنند بآن آتش ای صوفیه از منزه و هوای بجعل الداء
فی قارورة مطبیه مستوفی من رطوبتها بعد از اندودتها و ایدتها

في قوله تعالى
 لا يسوء الله ما عملوا ولا ينفع الله
 ما عملوا ولا يضر الله شيئا ولا
 يثيب الله على الاثم شيئا من
 الاثم ولا يثيب الله على الاثم
 شيئا من الاثم ولا يثيب الله
 على الاثم شيئا من الاثم

انما هو
 انما هو
 انما هو

وحله واعقده لصيق واحدة جسمانية نحس فذا شاء الله تعالى
 ويو ايصاعه للجيرة والياض فاذا اردت الجيرة فتدبره تدبر الذئب فاذا اردت
 للياض فتدبره تدبر القرقاة اقرب فعله من فعلها فتدبره صديقه
 اخذها ماء وطهرها ونظف من موائده ونظف من الحلق بها غديب حتى يلبس
 عنه طوحته ثم السجى بمثل زنجير وزين مصاص عذريتها ناعما بما عرفت
 وتجعل في الاثايل وتصاد على النخز وبرد الاعلى على الاسفل ويسجى كل مرة ماء
 عقاب يوما حتى يصعد وزاد في كل مرة ماء عقاب يوما حتى يصعد او
 يزاد في كل مرة ما ينقص من الارواح ثم شحوه وعلوه واعقده يقيم درهميات
 من الرصاصين والزيوت **بالتجديد** وتصعيد بها مثل تصعيد القبر
 وعلى القلبي المبلغ من عمل القرفا عمل كجب ما وصفت لك **بالتجديد**
 والمخنيصا والدوم تصعيد به من مثل تصعيد صديقت بعينه وفعلها ففعل
 لا يغادر منه شيئا وان سقيت هذه المصاعدات كلها متداويرا على
 ومثل الكبريت زريق محلول وعقدته صمغ واحد من سيعا الى جسمانية
 اي جسد شئت **بالتجديد** وغيره والديج والدارد ورد والشارح ليس
 عودت كل شيء وسرته في تحقيق كايها سنا وارت ان سقيت بثلاثة اشا لها زريق مصعد بلج وكبريت
 نوعان ذكرنا في فصولنا **بالتجديد** والآخر الذي ذكرنا **بالتجديد**
 والمغشاة الرخوة وهي **بالتجديد**

انما هو
 انما هو

انما هو
 انما هو

سقيت باب زنجير ما وسرخر بيجكانه وصاعدا على مصاعدات الذئب فانتهى
 فعلها من فعل **بالتجديد** الجبين يذان لا يصعدان اليه ولا على
 في هذا المعنى ولا تشغل بها **بالتجديد** وهو راس غدة منه ما شئت ويكون جها
 صاعدا ايضا وسق محلول العقاب وغرقه في ماء وردية مطبقة حتى تنقش دغته
 افعل به ذلك عشر مرات ثم اجعل في اشال صدي مطين واضرب على نار حتى
 او مستوقد على بيته نافي نفع وصاعده ورد الاعلى على الاسفل وسقها
 عند كل تصعيد ثاوت كبريتا زرقاوي يبتدأ زرقاوي سقته على صلاية بغير حتى يخبث
 ولا تغير عدقاته يصعد كله ثم امزجه بثلاثة اشا لآفت محلول ومثل كبريت مبيض
 محلول مقطرين وشده زريق مبيض محلول مقطرين في اربعين يوما فانه يصير ماء
 رايقا اصفر من الدمنة والزمر ويصدق درهم سقته او سيعا الى اربع شئت
 وهذا باب بلاليم بن جعفر الهادي ولي معه طير عجيب عظيم سان يمكنه ان يركب
 تدبير الحيوانية قد القى تصعيد الاجساد والاهجار والنداء المحمود على الاحوال كلها
باب تجريد الاجساد **بالتجديد** والاهجار والنداء المحمود على الاحوال كلها
 نقيه ولا يتجانس الى تبرزو النحاس والارص صان اكره يستند جسدها بغير
 دران هو كسب سيارا زعل وثبت ونجسده مكر للهدية وحده من اجساد
 الاحجار والقرشيشا والمغنيب والدومن والطلق والجبين الزجاج ففعل
 تدبر الكل تدبر الواحد فذا الطلق والجبين والزجاج قاما للهدية فيوقه
 برادته واما الدومن فتوقه الاصطخري منه الرقيق سكب بساتنة فينود في ماء
 ويطع مرارا حتى تنقشت ويسجى واما المغنيب والقرشيشا فانهما يحترقان
 ويخلط كل واحد منهما قدر ربع زريق المحروق و يند او يسجى به سقته

انما هو
 انما هو

نمونه صریح که استوار و بریده شود زیادتی را و بطریق الحاکم و بحقیقت تحقیق است
و رتبه ای لایسته فی تنویر تیز بنا و صلیب نم بخیزد و بعضی باده و ملو مراراحتی
بصفوا نم آید شیرین حتی بعذب و منزه العلاء کسی که میگوید عوض از زنجیر
انکه نماند زنجیر سرخ سفید کرد یا گوگرد سفید ویشوی فی کوز مرطوب و کذا
نمیشود در ولفش متفلس پیتر مخلوط با نند ششم حصه اول و نظرون و لغین بر
قدیم که هیچ کسند و مستهل کن بوطا بر بوط و بر زرد رطاب خشک پیتر که ختم
شود و خوراندن شود زجاجا و عقابا با سوسپه کرده شده تربت و خورنده
شود هر ده را از آن یکدم از زجاج و النوشادر و بر تر بر زمین بکند و بخین
تا انکه سپید شود و نرم شود پیتر حلال کرده شود از آن یکی برده قلعه و خوراندن
برده دم و آن نیم دانق و پیتر هر کدام کسیر پاش است از هر کدام که میخوا
تو پس تحقیق آن یکدم در نفقه سپید بعد از یک بشه در کسیر سیاه گوگرد کرد
شود در اجساد و الیجا سخت خوابی تو تحلیس آنها را پس بکن متشابه زجاجا
احرا فذا اردت تجسید یا پس تا ندر ریع او فاعرف هذا الفرق لی تحقیق
که واقع میشود در خطا بسیار و اما الطلق و الجبین و الزجاج پس تجسید
یک قسم است و آن اینست تصفیه کن از گوهر تربت و زنجیر میض چند مرتبه پیتر
سحق کرده شود تا بظهورن ابد اهرار حتی بر سبب سبب امتحان نم باده النکاح
مثل ذلک ثم تطعمه المركب المبيض فی الذوب برای ده یک قانه
یزوب مثل الماء و تصفیه فی رطاب یابس و یخرج مثل الحاکم و یکون الطلق

الجبین

و الجبین الذین تدبرهما محلولین بآیه **الترک** تکلیف باده القلیان
سحقیه و میندازد روی دیمانی بری با دود جبهه و سبب تصفیه کرده شده و قخته
بسیاض من مظهر الذی فی کله قشر و ملو حتی و شوی به اید اما انکه بسته شود نفقه
در سقما و یقیم در همت نشین بر صاف قرا با ذک الله تعالی **ابن** و آن نمیشود
مرات و صله بر بری بر و نند از ریع مصعد و دقنه الحال نم ختمه صبیغ
و احده رطل از ای جسد شیت تحقیق کذا شد ذکر تجسید الاجساد و الیجار
و هو آخر قسم ششم است که کتابا **باب** نبت اء الا ان بالقاسم
و هو الاقسام الذی استوان تدبر است و تدبر است و صابون صمد است
انکه تقدیم ذکره الی هذا الغایت است کتابا **باب** و اما بکر بکر انکوری
مقطر فاجعل فی ریزانجا مصفی و انکه ایا ما وصفه ثم اجعل فی مثل ربو عقابا
انکه ایا ما تم مصف و تصفیه کن از دوشویه تا که سرخ شود **ابن** ان
تا خذ خل نم مقطر فی ریزانجا مصفی و تغلیه غلیات ثم صفا پیتر بدان و را
صاف بر مین در آن ریع او عقاب و تغلیه غلیات و صفا ثم تجل در آن
مصفا نود قدر ریع او زنگار گرفته شده بعقاب بر که انکوری از ریزانجا
مغسول بعد از آن که خوش داده شود خوش دادن و صاف کن او را پس بکن
کن او را **باب** و اجمل منان تا خذ خل نم مقطر و تجل فی مثل ربو عقاب
و تغلیه غلیات و تصفیه ثم تجل فی المصفا مثل ربو زجاجا صفر مصفی ثم
تصفیه و تجل فی المصفی مثل ربو زجاجا امتحان ریع و سنجیه و تغلیه غلیات و
یصفی و تجل فی المصفا ربو زعفران الحدید و تغلیه و تصفیه و تستعمل **ابن**

[illegible]

والعلماء

والعلقطار والازاج النبیاتی وقلقندیس و سوزی پسترسیا زربل را
ثلثه اسابع حل میگرد و آب در نباشد نظر او **باب** بکیر شکر را
زاج و کبریت اصفر کل واحد یکطل و دستار رنگه اصفر و صب علی قفل
و اخره بقوطه در بکیرش ادا مقدار چهار انگشت فی قدر برام بر شکل دیگر
اغلبه غلیان وصفه و بریز روی نیم طل آب زردی و نیم طل دهنه مشمعین
او اجمار در روز و قطره و اغزل ثم غلذ زعفران حدی و رنگه اصفر و وضع کبریت
و وضع صفت و قلقد و وقتیشا دهمینیه قطعها با عقیق محلول غشتر
و ادفنه حیثی غلی و قطره و جمع کن در میان او و در میان معقول شده سفته
فانه سخیل ما و احمد و قتی که بقوطه ای در درو بر کما فی نقره کرم فخته تر که قائم
اللائق خالص برین **باب** اول نه خند قلقدن غلذ بلوطه و اخره
بعسل و قطره و ماه و اغزل القاطر ثم غلذ زعفران حدی و رنگه کبریت اصفر
و اسحقه و سق حزمه الباز و العزله و اسحقها و اما و جفقه و اشره فی قار و زهره
مسوده الراس یغلیس ذلک اربع مرات و کل مرة تستقیمه انک قام
شود خرم پسترسیم کن اول احتیج بکیت و یکسود اثم غلذ و سق و اسحقه برین
و مشوه لتعلل کذلک اربع مرات و تجدد العقب بکیر کلمه غم خدمه جزوا
و من المزدان غلذ و بریز روی قفل خرم قطره پوشیده دارا و ادر آفتاب بصیر
کالمه استعمله عنه الحامیه تحده محمدا فتهدیه بکیره الروسا التي فيها الزرق
و الکبریت و الاجساد فاما انکه هست در سیاب فیما پس تخمیر کن این سق مشرد
زیبک سق محلول کخرج بسیر کبریت یا خرمج ما صفره او مزوج ما و در

وہوذا ان الرغوة
صنع كبريت

الحمد لله

ان شاء الله ودر سبوی سینه و کیس و کن او را در استعمال کن او را و فیکه محتاج الیه بپزیر
 از شمع یا قی از نفس سپید بکوب و در الکس جزء او سقما من الماء المقطر منه
 یکجز و سحی کن با نهار جمع کن و تشویه کن بش در قاروره مطبوعه حتی بصیر
 نفقه بضا و بصیغ واحده ثلثی من ای جبه شیت فضا بضا ان شاء الله
باب در اجل من ان یسقی الکلس من الماء المقطر ثلث مرات بقدر جبه یک قی
 شود مانند صوب صحه بانها رویشوید باللیل حتی بصیر بماء ایض ثم
 تشویه و تصح در میان او و در میان شمع و سحی یوما کمالا و بریزو
 از آب و تدفقه اربعین یوما یخل ماء لا ثقل له و تدفقه بعینا یعقد جوده
 بضا یقیم واحد ستمایه ای جبه شیت فضا بضا رجح بالخلاص ان شاء الله
 واحد اعلی عشر اطل جبه زجابه ایض مسحوقا قایم میکند او را یوما فضا
 بعد جبه یک کبی لولدر دیک طین و تدفقه لا تون و کثره اذ اید فهدا افضل
 ما فی النباتیه من عل البیاض **باب** من النباتیه فخذ من الماء القاطر
 المحلول کدو و حمره هت ثمانیه اجزاء و من زیت حمر جزء او کبریت و بعض
 قایم نصف جزوان اینست که کپی از سیاه سحی بکوب و در الکس بیت المصق
 القایم نصف جزو و یسحقه علی صلاویه و تصب علیه من الماء مثلها و سحی کن
 آن هر دور تا که مشکک شود و سحقه بعد جفاف یک عت کامل صی طبعه
 سحی کن او را و تشویه کن او را بش در قاروره مطبوعه بنا رینیه افضل به
 کندک حتی تشویه کد و بصیر نفقه حمراء لثع واحد علی مایه فقه و

یرو کوزه

فی العشره ثلثه یخرج ذیاب احمد **باب** و اجل من تافه من الکلس
 جزء من الکبریت المصق قایم ربع جزو و من الماء الاحمر عشره اجزاء
 سحی و تشویه کن او را بجزء که کشت میکرد نفقه سحی بقیع واحد علی حین
 فضا بصیغ ذیاب ابریز **باب** و اجل من ان تافه من کلس جزء او من شمع
 نفه جزء سحی کرده شود هر دو را نرم و سحی کن او را چهار مرتبه و سحی
 چهار چند افسح فی اربع مرات و تشویه کن او را تا در هر سحی که
 بکزد نفقه حمراء لثع واحد علی مایه ای جبه شیت و یورجح فی الکلی
باب و اجل من ان تصب علیه اربعه اشلاء من الماء المحلول فی الحمره و
 تدفقه اربعین یوما یخل ماء لا ثقل له فاعقه بالعیاض بصیغ واحد مایه
 ای جبه شیت رجح بالخلاص **باب** اتخاذ جبهه فان افدت رطل یورو
 عشره در اجم کرده ذیاب و در یک کلس سحی و در هم زنده اکثره و
 سحقه علی صلاویه و تجعد فی قاروره مطبوعه بخت الحمره حون پافض ایض
 مطبوعه بطین الحمره فوق ذلک ستون جزء سبها و انتر که فی الاون لینه و اخر
 اذ ابریز بخرج جبهه حمراء لایقادر من النباتیه شلیفا فی شعی من الاحوال و لا
 یعمل النباتیه فی ت و ی مثقاله بضا و دس تا فهدا ما کان کبود نر دنا از
 ترا پیر مایه و در کفایت هت برا کس نر دنا که کرده اند خوض خلاد
 و ما اکون الا کن ابتدا یعنی شروع میکنم در تدابیر ارجا حیوانی و تحقیق کنم

ما در چرخ کدشت ایگه که تا چهار حوالی ده اند و آن حوالی می نامند و در آن مغز
 است و در آن مغز و کلبه است و سخن است و شیر است و چغندر است و بول است و
 است و شغندر است و بزمین است و می نامند بعد از آن در مغز است بهر حرام مغز
 آنرا آن خون و شغندر است و صد است و بزمین است و شیر و سخن آنرا آن بعد
 تدایر اجلا خوف اطال الکت است و بزمین است و آنرا آنرا **باب** است
 حزم شعور انکس شعرا السواد طرا **باب** شعور الشعرا العین فضل بطی خوری
 تقیقا فی بعضا با صابون و بشان شمع نجف و شکر و ادق بار یک تیر یک رست
 در شمع شود و در پرن بوقیع نصف او ترکیب علیه الالبی و قلعهم حق حقیق
 کلام شد انرا حق بخارج منه صمغ الدین و قتر کل او و می حق یک بار اجلا حق
 ثم قطع انرا و اخرج الفضل بعد ما یبرد و القرد و صمغ سحنا و صمغ صندل
 انال و دیگر چیز یک تصعید کرده اند و سپید است در شمع شود و ادق بار یک تیر یک رست
 کن بر او تصعید را همیشه تا که بر آید و در سپید و شیر یک باقی ماند در اسفل یک
 پس بکند او را و کیس و نگاه دار است بر کن در روز بار صلابه و بوشان او را
 یعنی بنشیند کن او را از آن اسحق حق شرب مانند او و شرب کن او را از شرب
 مطین با شرب زبل شرب ثم سخن کن او را و شرب کن او را از آب مانند و بار سخن کن
 او را با آن که خشک شود بزمین شود کن با و اصل را که کردد نفعه و اسپرد
 مانند می قایم میکند و در اجرا صمد و در ما هر جسد کوفرا هم نوشیت فستق
 ما بر صمغ باغی صمغ **باب** و صمغ یک باقی مانده زبنا انکس یک سخن کن او را

وای باین طریق که از آب و زعفران اورا و سحی کن با و تا آنکه خشک شود بستره
کن در آتوق پستر برابر او فستیک سر شود و عادت کن بروقه پرا همین تا آنکه
کلس جدا پستر کن از این کلس یکجور و از براده طلا یک جز و از مسیا یک پنج
صد جز و سحی کن که ده شود به و طرح کن در و از این کسیر ربع جز و از فلفله یک جز
پس سحی کن و از بر سر کاهوری مقطر و مانند ربع او نظر کن و احمر یک ساعت
پستر بکن و از رویک مطلق و داخل کن و از آتوق و برابر او و فستیک بر شود
بر می آید و روای رنگ **فصل** و اصل منه از سحی غذا کسیر و استعد نبشاد
محمول الذی فيه مثل ربع کلس سر و فند حقی یغل ثم نقعه بعیا باشد
انکر ریزه پس تحقیق آن قائم میکند درم او سسته از هر جده که خواهی و
و اصل منه آن نافه صفره و بعض مسلوب و قطره ما و ده و دهنه و سحی غذا کسیر
بر و از حد از ما و غذا و سحی کن بر سلبه و اسام کن از سحی تا خشک شود پستر
تشریح کن و از نزد قرع خرد از یک سقی از و پستر سقی کن و از نیز سقی کن
از فلفله محمول و شوه فانه یصیر زخه حمراء باقی رنگ یک میده و ده فرم سیه
من ای جده شیت نهجا بر سر **فصل** یک جز و ده زعفران و صاف و العقیق
الصافی جز و جز و عشره اجزاء بلور صافی و عشر جز و حبه بذا الکبر و جز
نظرون احمر سحی با و شعر مقطر ساعت جیهه حتی یجف ثم اجعل علی
قدر مطبیه و داخله آتوق و از خرصه اذ بر و پنج لک یا قوتا احرار
مشقا لاجسامیه متقال ذوب **فصل** و اصل منه آن نافه الشعرو
تنظف علی مقدم و قطره ما و ده و دهنه علی ما و صفنا ثم رکن آب یا نظف

تاه فتيكه صاف شود و نك دار اول و عقده كنج من را در عيار آن شد آن
 لطيف يعني آبش قندلي يا تيكشت يزاها كستر كرم يا آبش آفتاب
 روزگار و كراما كه منعقد شود پست كرده شود و او را در عيار و صوب عليه الماء
 المنقول آن مقدار كه ميشود ديگر وصل و يكبار او را بر حاكستر كرم كبر و در
 شب پست كند از روي ياي سحر ارجوانيا و جود له الماء و التبرير
 حتى تا قد جميع صبغة و اخر له و هو حمرة اشعر ثم هذا الذهب المكلس بالزيت
 والزاج والكبريت و ستة من هذا الماء عشرة اضعافه في عشرين كراة الي الله
 في كل كراة منه و سبعة سبعة حتى يحيف و شوه في قاروره مطيعة نازر بل خانه
 يعقيم درهم ستايمه من اي جبهه شيتت فيها ابريزان الله تعالى
سبع و قد براده ذهب و براده نحاس و كل الصفره جز و جز و عشرة
 اجزاء نخاتة عقيق يائي و مثل الجميع مسك احمر صري و ماية جز و نخاتة
 بلور صافي و عشر الجميع نظرون كل الشعر اسحق يده كلها سحقا و ناعا و طرح
 على كل ماية منقال من الجميع من هذا الاكسيرا و سبعة ساعة و اجعله في
 قدر مطيعة و ادخله الاتون و اخرجه اذا برد تحته يا قوت حمراء يقوم مثقاله
 خمسة حباته مثقال ذهب الشاه الله تعالى **سبعة** و اجعل منه ان تاقد من حمرة
 الشعر المحلول ماية عشرة اجزاء و من كل الشعر خمسة اجزاء و من الكبريت
 المبسوق القاري خمسة اجزاء يسحق الكبريت و الكل معا على صلاية يجر
 او زجاج يستقما حمرة الشعر المحلول باية مشاه و يسحقها حتى

مياه

و كحفي

يحف ثم تشويه ليلة بنار لينة في قارورة مطيعة مستوفى من رطوبتها
 و تعبه عليه التبرير حتى يشرب الحمرة المحلولة باية كراة و يصير نقرة يا قوتية
 ثم سحق مع مثله نوت در موي و عرقا كن او را سه نوبت ثم تدفنه اربعين
 يوما و صبريك نرا ده پشه تا كرا حل شود ماء احمر مثل الدم ثم يعقده في عيار
 مستوفى لطيف بنار نفاط ينعقد نقرة حمراء و سبعة حمرة اذ نك كرا
 و صاف تر من المياه يصح درهم الف مثقال من اي جبهه شيتت فيها
 ابريزان **سبعة** ان يسحق هذا الاكسيرا مع مثله نوت در اشراج النوتية
 الثالث مما ذكره في باب النوادر و عرق كن او را بان چند بار وصل كن او را
 و يكن او را در وماندا و از سر غي موي قطره از آسايه ثم تدفنه ثلثة اشهر
 حتى يخل ما و صاف ياروشن ميشود با و تاركي باك بلوي تو و اجعه في عيار
 بنار لطيفة ينعقد نقرة حمراء اصفي من الشمس يعقيم مثقال الف مثقال
 من اي جبهه شيتت ذهبا ابريزان رجح في الخلاص **سبعة** و قد يورس في
 اربعة ابطال و يراده ذهب عشرة مثقال و من نخاتة العقيق الياني عشر
 مثقال و من يا قوت سبدا ريد مثقال و من المسال دون نصف مثقال
 و نظرون عشرة مثقال و مثله تنكاسمى كلها سحقا ناعا في تاوان نخرج
 اسبوتا حتى يتهيا ثم يلقي عليه نقرة مثقال من هذا الاكسيرا و سبعة
 يوما كما ملأ و تدفنه الاتون لجمه ما يجعله في قدر مطيعة و توفى من رطوبتها

جبهه و سر که نه شایسته ایم ثم محترماً اذ بر وجهه یا قوتی حمره و تجذب
 الذیب و الغضه بسوی ذات خود جذب المقتضی الحیدر الی انفسه لغیر
 متقال بالف متقال ذیما الشاه الله تعالی **باب** ان تاخذ
 شعرا فیظف علی ما قلنا و مقارن کن اورا و نقطه ماوه و لطف و بهر حمتی نه
 و نکندار بر زنگت جدا جدا علی حده و در کن آب را در نقطه ناکه کبر و دما ناکه آب
 صاف و لا تحسب فی شیشه و وزن کن اورا و نکندار اورا ثم یعقد لقمه
 فی عینا بنا ریسنه و اثنی علی ان لا یغی فی کسر العیا و زن کن اورا و نکندار
 کردی و بریز بر و از آیه عزول پیش در قریع و مرکب کن بر و عینا و بر پاکن
 اورا بر آتش ان عیالیم لطیف و روشن کن زیر او و زیر نای پاکشت یوما و لیسنه
 فانیح الما و فیه و لو کن برای الواب و اعد علی الذی بر حتی یکدیگر بری و اورا
 و وزن کن ماتی آب را بشناس چیریکه نقص منه و جمع کن آبهای سیه و وزن
 کن آن را و نکندار اورا بر بستر سفید کن چیریکه باقی مانده است از روغن سیاه
 آب قلی لین آنکه ذکر کردیم ما اورا در باب نبات و آن اینست که بریزی بر
 ازان در شمایا و کبر و وصل بر پاکن و بر قاکت کبر و کبر و و شیب و کمون العیا
 مطین ماکه سیاه شود آب پس صاف اورا ازان و لو کن برای اوای همیشه
 تا آنکه سپید و بقی الما و بر حالت خود تغییر نیاید پس درین وقت که دار
 اورا پس کچر نقل را فی سیمه با بر الشعر المقطر یک عت خوب حتی کحیف

و تجعل

و تجعل فی کوز مطین مستوفی من زهر اس و داخل کن اورا در نافح ذات او و در
 و شب کن ان عمل را همیشه تا که کبر در دمانه ریزه درخت با زیر سبک کند
 پس نکندار اورا از موم سپید جزوا و در کلکلس المهاب جزوا و سیحما بعد
 ساعه حیده علی صلا یز جاج بقدر حاج حتی یصیر شیئا و اعدا ثم
 بقلیل من الما الحزول و تسحب عت و تفرق فی قیج مطین و ارا و نکندار
 اورا اینک دو کد پسته جاب و بکن حتی یخل ما و الا نقل له و دریا پسته
 پامیزه مانند او از آب حل شده که در و سخی است و اذنه از عینا و یوما حتی یز
 ثم اغدقه تجده نقره حمره یصبع متقاله الق متقال ای جسد شیت ذیما و بریز
 قانیما علی الخالص **ان** صلت نذالاکسیر بعد چیریکه سخی کرده اورا بمشده
 نوشت در الخمس ما بیان میکنم اورا و عرق کنی تو اورا چند بار و حل کنی تو اورا
 و کنی در و مانند ربع همه از موم و مانند عشر او کلس موی و مانند همه سخی
 موی محلول یا نه ثم عقده فی عینا بنا رنقاط العقد در بهفت روز نقره حمره
 پس سخی کن اورا و تسقی کن اورا مانند ربع او آب زردی پسته و سخی کن اورا
 با کن حتی یجف و تشویه بنا ریسنه ثم لیحرقه و سقیه من مومنه الصفه مثل
 الجميع و تسحب بر حتی یجف ثم تشویه بنا ریسنه فی قاروره مطینة یعقد نقره
 حمره یقیم متقاله عشر من الق متقال ای جسد شیت ویدرت به و سیمه
 سم الا قانی فی اجساد الحیوان **باب** ان تاخذ الا شنان السبی الطوال

المعروف بنحو الصانع فقطرة واغزله ماؤه ودرینه وکلس ثقله واغزله ماؤه
 ودرینه وکلس ثقله واغزله پستردکن آب را تا که صاف شود وکن درونه
 ده کلسش ودرین کن او را تا که حل شود ودر وکله را ورا و غده کن ودرین
 مصلحه شرا جعل فی خرقة کتان وصره صرا مسترخیا واطبقه چیزیک بالاربتا
 وپیش از او را در جام بصورت قه جهای عطاران را ورا واطبق وانه کوبه است
 ورا ورا وکوه برشته کنان در میان بول مقطر وصب کن یعنی بر بکن
 اندرا علی مستوقه لطیفه او قد تحت بنار زنی انکشت وپست صاف کن از
 بول وکله را وکن بر او را بول واعد علیه التدبیر حتی تاخذ جمیع ما فیها من الحمرة
 و الا یبقی فی شیئی ثم اجمع الایوال والحمرة کلها فی قرع وقطره فاذ لیطرد البول
 ابض وریقی الحمرة فی القرع فاعزلهما ثم خذ ما فی الصرة مثل الشعلة السوداء
 اجعل فی قرع وصب علیه ماء قللی اللین انکه ذکر کرده ایم وشمعه واکثر علیه
 ثم صبه عنه وجدد له ماء القل واعد علیه التدبیر حتی یصفی و الا یسود البقعة
 واغزله ثم خذ حرا الماء الابض المعزول نصفه ویریز بر وینیه وکلس حتی
 کن او را تا کن در فاون زجاج کلساعت یکف فکن او را در زیل حتی یخل
 پستردکن ده واز موم مانند آب ورت او را زدن سخت ومانند موم از
 سرخی ودرکن او را بسوی دقن واکثر که اربعین یوما فانه یخل ویصفی فاعده
 یصفی لفرقة حرا لقیم متقاله اربع مایه متقال ای جسد شیت و الا یصفی فخذ

انصف الماء

انصف الماء الباقی وصب علیه شدة من الفلین اسحقه بسماعة حرقه
 فی فاون زجاج وادقنه حتی یخل واجعل فی حرا الشعلة البضا مثل
 الماء واضرب من راجیه ودره الاله الدفن حتی یخل ویصفی ثم غده
 یصفی لفرقة یصفی بقیم درهمه اربع مایه ای جسد شیت فخذ بفضاء
درین وقت گفت ابو بکر پس ذکر کردیم که خالی پشتم از این کسیر برشت
 بودم من از ده متقال و سخت حرا حاجت التیج آورد بسوی برآید ویکایغیاد
 پس هرگاه که هیچ کردم آن کسیر را رسید به من به حکم چیزی با کله الیه انی فانی
 بود وایران او در دوکان بعضی بزازان با کلس مسلمان خوش شدم با و و قول کرد
 بروی تجارب خود را کساعت وارتقی بنا لحدیث الی ذکر البقعة واطال فیها
 فیها ثم سألته از من رفعت را بسوی فاذ خود پس بر خاستم ما هر طرف حرا
 او خوردم و نوشیدیم و سخن گفتیم و با هم بحث کردیم پس نمودان حکیم که می آورد
 هیچ شیء بروا که مرکز شکست حجت او را و باطل میکرد اما او را پس برآه که متقطع
 آن حدیث بان ابطال گفت غلام خود را که ای غلام الصدرة و الا لته پس برآه
 پس کرفت بوسه و اما سخت دران بوسه از قلعی و کداحت او را و طرح کرد بران قلعی
 یکدم اکسیر که بود با او پس کرد آن قلعی را فقه سید پس گفت ان حکیم نمیدانم
 چیزی که میگوید تو یقین کن مرا بمانند او و بسیار عجب کردن او ذات خود و عا او
 پس زدم دست خود را بسوی استین خود و برآورد و مندرل وکن دما او را و
 گرفتیم آنان حکیم درم خوب و بود در واز اکسیر مثل قطره پسترد کرد در هم را و بزم
 من اندام را تا کن مندرل و حکم کردم آن دم را پس رنگ آریز او در کمر کسیر

البرقعة من تحت كبرياء

ويجعل في كل مائة مثقال من الجوز مثقالا من هذا النوشادر على الجميع مثقالا من الكبر
وسقيا الصفة وسمحة حتى يحرق ثم جعل في قدر مطينة وادخله الآتون
آخر جازا برودة نقره حمراء يقوم مقام اسراج في الميلة الطلاء اجود
من البراقية الحديثة يساوي مثقالا عشرة الف مثقالا ذبيبا ثا والذبيبا
باب السبع كبر صفة صفا وكين اورا در جام زجاج كبر اورا دست طبق مهضم برو
وصب عليه يا ضا البعض بيش اورا و سببا اورا در على باه چهل روز تا
حل شود بستر مقرر كن اورا و نهدا ركب الكبر سبب است بس و فتيكه شرج
شد بسرخي فابل القالب حتى يقطر من الماء الاصفر فاذا بدا الحمرة فابل
له القالب فاذا انقطع فاقطع النار و ارفع الاتيق و كبر دان مكان اورا
انفقا و سبع سوراخ و قطرة فانه يقطر من قطرة واحدة و سحر كن
بروش حتى لا يبقى منه شيء ثم خذ النفل فاسحقه واجعله في كوز مطين
بعد ما تجده بعشرة من الماء الابيض و ادخله آتون الفخار من و اخر صبه
اذا ابرو و اعد عليه التدبير حتى يبيض ثم خذ من الماء الابيض و اغجن بالزئبق
المصعد و اسقوه بنار لينة في قارورة مطينة اقل به ذلك ثلث مرات
وليكن كل مرة من الماد قد ما يجمع اجزاه فينقعه كبريا ليعم درهمين
اي جسد شيت فضة بضا **باب ثمان** و ابل من ان يبقى هذه النقرة من
ماء الشعر المرد و مثله في اربع مرات تسحقه و تشويه فانه ينفعه نقرة بضا
لم تدمها ليعم درهم عشرة الف درهم من اي جسد شيت فضة بضا

باب ثمان

باب ثمان و ابل من هذا النفل بضع مكر حرو و من الماء الابيض حرو و سحق
الكلس سبب من الماء الابيض ساعة جيدة حتى يحرق ثم صلب عليه الباقى
منه و ادقته حتى يخل ثم اجعل فيه من الماء الاصفر حرو و امن الاحمر حرو و ادق
الى الرغف اربعين يوما اخر حتى يصفو و عقد في عينا ليعم درهم الف مثقالا الى
جسد شيت يتركه ذبيبا ابرزا **باب ثمان** و ابل من جوشان اورا و شاذن
ازاب سبب ليعم ريش كيد قائم كندا و ارا مثل الحو الرقيق و ترده الى الحل و اخل
ماء صافيا مثل الدم و يخل فيه من الماء الاحمر مثله و يعقده على النظم ليعم درهم
عشرة الف مثقالا اي جسد شيت **باب ثمان** و ابل من خذ البعض ككسره في قربة
طوبها شمر و تركيب عليها قدح اخر و خذ الوصل الكبريا بضا بافا كسره و ادق
اربعين يوما فانه يخل ثم قطروا حزل ماوه و دهن كل واحد بطهره و كبر سبب
نفل او آب كبر در آتون در آخر حتى يبيض ثم تسقيه كنفل اورا الزقون
او مثله بسحق حتى يجعل مثل الحوشم اسحقه به ايضا حتى يحرق ثم اسقوه في
قارورة مطينة بنار لينة ينفعه نقرة حمراء كيدية يصيب مثقالا مائة مثقال
فضة ذبيبا ابرزا الشاه الله تعالى **باب ثمان** و ابل من ان يبقى هذا الكلس حرو
و ليعم بمثل من الماء الابيض حتى تقارب خيشكرا و قودنه حتى يخل و يجعل
فيه جزوا و من دهن جزوا و ترده الى الحل فانه يخل ماء صافيا احمر فتقده
في عينا يعقده احمر مثل الباقوت الاحمر و اسحقه و تسقيه من ماء الصفة
المقطر مثله في اربع مرات تسحقه و تشويه به حتى ينفعه ثم تسحقه و
تسقيه من الماء الابيض شربة يتركه مثل الحوشم ثم تودعه الى اربعين يوما

اخر حتى يخل ويصفوا ثم يعقده بالعميا بنا رقبيل فانه يعقده في سبعه ايام
يا قوته حمراء يقيم درهمه فانه رطل اي جسد شئت ذمبا ابريزا نشاء الله
تعالى **باب من جرد في ثوبه** ثوبه مشقلا زجاج شامي وشد حصاة ايضا
مشقلا ثوبه بلور ثلث مثاقيل كل الصفرة وشره من مثاقيل نظرون ومن
ثم الاكبر مثقال اجود مسحق الا غلاط ويخله ويحبه بحجر القرون ويسحقه
بجسمه صيف وداخل كن او در ديك طليح وداخل كن او در ارقون وخرق
برد خجده قطعه واحدة يا قوته حمراء نيمت شيل و نيمت بعد او خوي ديكني
و نيمتي لانيق قيه شامي بته الا الماس الجيد **باب من جرد في ثوبه** كبر صفيه تازه وجرش
ده او در آب انكه خوشن اوده باو كم شب يائي وكم ستر كنهد ارقش را جدا
و پاك كن از غريبه سسجه را جدا و زردى جدا و كلش كن ثقل بعد حتى كره
او را و خشك كرده حتى نرم ستر كنهد كن ثقل يايه را باو كم شب
بقدر انچه خنجرن كرده شود باو در ساعت خوب تا خشك شود و تحميه في
قدر مطينه في الآتون و آن درست نوبت دهات بستر كنهد را و او را و كبر
سفيدى تخم منق فقطر ما و ده به و كلش ثقل او را حتى كرون باو كل و ثقل
و تشقيه كن او را از ان قايم شود مثل المص و سحى كرده شود باو تا تشك
شود و در مقله الآتون في قدر مطينه الفعل به ذاك الا حتى يكمل و نيمت
مثل دقاق غبار و نيزه و فعل بالصفه مثل ذاك ثم خد من كل القشر
جزوا و جزم ما و البيض مانند او و سحقه على صلاية عميق بكت شت خوب

البهر

و لب پاران به دور باكل چهل روز فانه يخل و ستر كن در و كبر و از آب يايه
بپخته و كبر از كل او و دفن كن او را در نيل اربعين يوما روز ديكر
يخل ما و صافيا ايضا ثم اعقده لعميا بنا ريزه انكشت بيقه نقره
بپضا يقيم واحده اربعة الف مثقال نقت بپضا حتى اي جسد شئت
انشاء الله تعالى **باب من جرد في ثوبه** و اجمل منه خد جز و كل الصفرة و ستره
منه و الصفرة و دقه فانه يخل في اربعين يوما ما و اجمل فيه شاما
دهن الصفرة و رده الى الدفن اربعين يوما اخر حتى يخل و يصفو و اعقده
في عميا بنا رنقطة بيقه نقره حمراء يا قوته يقيم مثقاله خمس مائه مثقال
اي جسد شئت ذمبا ابريزا نشاء الله تعالى **باب من جرد في ثوبه** و اجمل منه بكثر الصفرة
و تشقيه كن او را مانند از آب زردى و سبزى و سحرى و سحرى شيت
آن و دفن كن او را پس او في اربعين يوما ما و اجمل در و مانند آن
بهر و زردى دهن صفره البيض و روكن او را بسوي دفن اربعين يوما اخر
حتى يخل و يصفو و اعقده في عميا بيقه نقره حمراء يا قوته يقيم مثقاله خمس
الاف اي جسد شئت ابريزا **باب من جرد في ثوبه** و اجمل منه الحصى
الابيض والبلور و المغنيسيا المجدده جزوا و مثل الجميع مينا و اجمل منه
و مثل المينا و سبنا و ج ازرق و مثل عشر الجميع نظرون او را و سحى
سحقاتا عا و اطح عليه من الاكبر مثقالين فاسحقها باعلا و ادخله
الآتون في قدر مطينه و اخربها اذا ابرد خجده قطعه يا قوته حمراء باجود

ما يكون من اليواقيت انشاء الله تعالى **باب** في ختم دم الحماة في
فاجله في قرع وقطاعه ودهنه وممكن ثقل او ما ياك تكفي الا ان
فانه يكسب ثلث دفعات حتى يصفو ثم خذ من ماء وحمض البصل
مشك انك تكسب كرده او ماندا وود فوكن او ادرنبل ايسر حتى يثقل من حلا
در شصت روز وكن در روز پنج نماند همه ودفن كن او را چهل روز تا كه صل
شود ميت مر او را نقل بستره عقد كن او را بستره مي شود نقره و اصافه
از مهابا يعقيم مثقاله ثلثه ابي جبر شلث فنه بضاء **باب** واجل
ايك كبري انا اب ايك بوزار كلس او ماندا و سحر كرده شود در اون رجا
ساعت خوب و در فنه حتى يخل ويصفو ثم تعقده يعقده مثقاله الف مثقال
اي جبر شلث فنه بضاء انشاء الله تعالى **باب** و جل من ان ناطق من
ما يجر او و كل مثل الماء و من فنه نصفه في سحقه في فاون رجا يوما
و نقره في الزيل حتى يخل ويصفو ثم تعقده يك تعقده كقوه حمراء صافيه
يعقيم مثقاله اربع الف مثقاله من ابي جبر شلث انشاء الله تعالى و تدبير
المراره والاقياف والقرون وغير ذلك من الامراض الحيوانية على يد السيد خير
واعل عليه بفتح انشاء الله تعالى قد انقضى ذكر تدبير ابواب المعصية
والنباية والحيوانية بعون الله عز وجل وتوفيقه وتيسره بايواب النور
وهو اجل بارئيه كتابنا هذا و علم **باب** انما نام نهاديم كن

١٢٠

في الماد في الفل ويون
عليه حتى يغل غلته

باب رافا و در الحج در آن نواز و ضربی که هم است از آن خبر همه کن
و هر باب که ذکر کردیم ما اورا در کتاب این تصحید و در الما و روبات
تجعل الا و التی ترید اصعاده فی الماء و روبات ثم تا خدا ما قدر کثیر
مطلیئة تطیئة جیدایرید ارتقا عما فی الماء و روبات التی ترید نصب کما اورا
در آن یک قبضه و پست کن در زیر آن ما و روبات خاکستر خنجره مقدار قبضه
و تکبیر فیها جیداً ثم نصب فیها الماء و روبات علی الرما و تکبیر علیها
یا الرما و الی افوان القواریر و القم القواریر آن کان فیها نذاة یصفوه و خذ
نذواتها حتی اذا جفت الصوفة و نذر شود و موسوز و نذکن و دهنهای آن قواریر
قواریر و آتش کنیز او تا شام پستتر ثم اسکت و نکرته سیر مسکنه انشاء الله
تعالی **البقرة** فخذ رطلان زبوره همان سپید از و بیج سترانک سحر کن
و سحر کن آن هر دو را که نرم و زیاده کنی کن پس غده کن بر دو یا بعد سحر کن
چیزیک سکن شوند آن هر دو بر زیر آب را انشاء الله تعالی خذ
جزو من البوق الابيض و جزو اخر من بوق الخیز و تسحمتها و تفضلوها و تدهما
یسکنان و یصیب عنهما ما صغی من الماء و غلقه کن باقی را پس آن پوره مصفا
کبر کنیز از زلفیا سپید و مانند او توره و نصب علیها سبعه امثالها ما و تطیئها
حتی یرجع الی التصف و التصفیه غشیرات و کرده شود او را در کوزه تا بار یک
چکان باشد و پیادیز بر جاها و ورد کن چیزیک ریسته است بر او مل بر صبر
کوزه و تسحمتها منبت علیها بعد آن اول ریغ کن او را اولاً و اولاً و پیش از آن

١٢٠

في طريق تقطير الدهن
الزيت

یوفی فی الدنیا و الآخرة
لا یعمل البتة و لا یجمع بین
فیهین ففعل بذاک مرارا
حتى یرجع فیه الذنوب عینا و
تذوب و انی لک بآخرة
الذنوب سبکک الله الی
و ذلک شرکاً عا س

و شوه حتى يحمر انشاء الله تعالى **فصل** القلادة تاخذ من قطع القلادة الموصلة
في قدر طينة و تملأ بالآون و اخرها في ابرو خضض فخلل ذلك الزعفران في سق
كرده شود او را تا كسپ شود و الله تعالى **فصل** القلادة تاخذ من القلاد
الاسطر الجيدة و تملأ بخلج كبري او با بشل او كزغيار و ديك سس بهما رنجد او
آب تا كه برود و سوسم حبه پسته صاف كني او را و عذقي او را در افراب و دوشه برنج
بجام حتى ينفقد پسته سوسم كني او را و در ش كني از و بقدر بزرنج بعد چيزي كه كرده
في انقدر بر سولج پاره بر و رين سوي صاف از كزفس و يك ته از دوتا يك باقي
على آخره و تعلق في السراي من خروقة العطا بعد ما ترك البقرع على قنينة بخرط
فان يخل البصر الى القنينة و اخضر فتنقه في الحمامات في الشمس فيفقد كالزايه
انشاء الله تعالى **فصل** سافل البصر الذي في الكسر و من القلادة من ياقل البصر
رطلا و يجعل فيه اوقيه من كزفس و البصر و مشط ملح الطي و اخره جيد اساعه خرقه
ثم قطره و ارفع **فصل** السحابة التي ترمط على العين و يتجدد لها يدوب
بالنرة و بعد ترك كون بعض تيرابا في كوز جديد اسفل السيق حرم العللة تنوب
الانقل نقاد اخل ويشود و درو كشت خضر و پوشيدن كوزه تا كه سبيل بشود
از و ليه شود بر سر او پست پسته كني بالادواي غداي تر و مركب كني او را
بر قرح ديك و وصل بايك و يحقعه و يعلق بخيط كان في حفرة مخروط اعلاء
او تنك الاسفل و عذقه از دراعان و عرض سفها ذراع و اعلاء و ديك و سبيل
تا نصف او آست و عليها خندق عمقه قبضتين حلو ماء و مراد است غطاه
ديك و خروقه حرا از زيرا و پيا و زرد كوزه و دقج ديك و وصل و ديك و در خندق و حرق

مددکن اور ہر گاہ کہ پیری کم شود آب اسحق بخمچل مادی الکوزہ سیل جاری
 بسوی قیوح ان شاء اللہ تعالیٰ **فصل الرابع** تحلل الاطلاح بعد ما تندي در ايام
 سہ ہر شکم ترشح بریدہ شدہ بالاء او باہین اوسولخ کردہ شدہ و در سطح
 لیف است مرکب بر قیوح قائم کردہ شدہ بہت در باطن او آبست مراد او
 است بر نگینہ خرف در قاتہ منوز دبا و بعد ان عظام کفی باطن او بخراش
 تر کردہ شدہ در کافرانی قرعائش و اللہ تعالیٰ **ابواب الحوض بسم الله**
 فاخذ بمرنام اللہ تعالیٰ ویاری او از ترشح الاصفرا المجید لمسحق رطلابلس
 دو رکعت دود او را کوشادہ شود سیاهی از روی او ترکنی اورا با یک
 وشوہ ثم اغسل وجفہ واسحہ واعده علیہ التدریج حتی تیقن والیسوہ
 القفصہ ثم شمعہ وعلہ واعزلہ وخذ من الزبق المصعد للیاس وشمعہ
 وعلہ واعزلہ وخذ من الکلس البیض المحرق المہا وشمعہ وعلہ ثم اجمع بین
 خدم بہ الدوا و یوض علی جفن
 البیض یضرب فیہ اوقیہ
 البیض اوقیہ فی کحل و اوقیہ
 البیض نصفی و اوقیہ
 نظروان کلس نصفی و اوقیہ
 عقابا بطلیسی الاوقیہ کلیہ
 او کاشم استہا یا بطلیسی
 ضریبہا و استحقاق الدوا
 قلیہ حتی یثرب لیس و صبر
 مثل الطین
 البقعة ولا یقی بار
 لنتیہ واعدا قطر
 علی الملقط ثلاث مرۃ
 ثم رفع الماء و
 اما الارض فکک
 تجذب شمسہ و
 و فیہا

۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰

علی تدبیر الزینج ما تقدم ذكره من الابواب حتى لا يسود ثم خذ من كل الذهب الذي
 ذكرنا في باب الاطبخار وشمعه وعلقه ثم خذ من الزينج الاحمر المخبون الذي ذكرنا
 في باب تدبير الارواح وشمعه وعلقه ثم خذ من الكبريت المبيض وشمعه وعلقه
 اجمع بينهم ورددهم الى الخل والدفن حتى يبرق وتصقو ثم اعقده بعتق قوة
 حمراء يقيم متقالا خمسمائة مثقالا من ابي جسد شيت ذهبيا البريزا مارجح
 في الخلاص **باب** ان يقطر اين آهيا بيش جميع کردن آهيا بيشتر علاج ده
 برابر او مرقه کن تا که منعقد شود نقره حمراء مثل الياقوت يقيم متقالا اربعة
 الف مثقالا من ابي جسد شيت ذهبيا البريزا مارجح في الخلاص ان شاء الله
 تعالى وصد **باب** تدبير الكبريت والزينج على نذر الله به وامله ثم خذ
 صفائح النحاس واطرحها بالكبريت الاصفر حتى يتبها ثم سقه ماء الزاج و
 اشوه حتى يجف ثم شمه بارتقاب الشب بصير على زوب وعلقه وامل به ما
 علمت باب الذهب فانه يفعل فعله باذن الله تعالى **باب** تدبير النوشادر
 الشعر الاول تاخذه من الشعر الاسود المغسول وتجعله در ظرف آهيا لمکته
 و تاخذه الوصل وکلبه يدق الفهم وشمع فيه النار وستره کبر ودر برتر و
 در دیک آهيا عشره اضغافه الشعر وقلبه بيساعة ثم تعقده و تعقده
 به الارواح المبيضة بالسوية حتى اردت وان اردت نوشادر عقده في عيا
 منعقد نوشادر الشفاء الله تعالى وخذ **اخوان** في واکر مقل کنی قومي
 را وکنداري تو آيا ورا وروغن او را بستر مرکب کنی تو بروی انفق کفرانج سوراخ
 بود و بغير ورا ورا بالش وکني تيرا و قابله بچيده در نذر منعقد ميشود ورو

عقاب خوب است و الله تعالى **اخوان** مقل کنی موی شست را فیند
 وامل تحت الاثنيق قابله سوراخ پائين در نذر او ن قابله وکني مقل کنی
 الماء الى القابله السفلى وبيق النوشادر في القابله العلوى کفرانج ورا
 تعالى **اخوان** وان مللت اشعر و قطرت ماؤه الابيض و الاصف
 والاحمر مرکب کنی تو انفق کبر را بر او کت ده سوراخ مقل کنی تو نقره کبر
 او وعلی کنی تو او را و بغير وری اشش منعقد شود برای تو عقاب چنانچه
 دوست مي داري ان شاء الله تعالى **باب** تدبير النوشادر منعقد البیض
 التي واجهها في مغرة حديد وضعها على نار لينة وحررها حتى تحترق و يسود
 و يورق کدر و روغن از ان سبخ و سیاه صاف کن او را و ارفعها لھا جنک
باب انک کبري نردي چند خوش کرده و سوراخ کن او را دیکن او را
 در قتيه مطين و لقمه ده او را بصوف مر او را پايهاست در میان سوراخ
 بقدر خنک داقمل شود در ان قتيه ناسنه او وکني وعل او و بغير وری و
 از بالا ي اول بعد تمامان نردين قتيه قتيه کبري شود در و روغن سبخ
 مانده اشک صاف تا که و قتيه مقل شود و او را را يي طلب خود اش
 تعالى **باب** منعقد البیض تمام باجوش داده و لقمه و نقره آيا و
 حید و روغن او حید علی حده فنده الاداة المستعمل في اعمال الکیمیستين
 بشناس او را راه یافته ميشود **باب** خذ الشعر الاسود پاکيزه مغسول
 سقظ کن آب او را و روغن او را و کلس نرين او را بر مرکب کدشت و
 کمدار هر واحد را جدا جدا بستر در کن آب را تا صاف شود و معقود شود

روغن فی جمیع علی باد عار و صره فی خرقه کتان و علقه فی قرع طینه
 جنه و العیاقی بول مقطر و انصبه علی سقوف لطیف تحت و انشکشت
 ریز تا و استر که یوما و لیلته حتی یجری البول نصفه عنه و جدله البول و اعده علی یمنه
 حتی یحصل جمیع صبهه ثم اجمع الجميع و قطره قطره البول اخرج و یحصل الحمة
 علی حده پستر سپیده کن چتریک یا قی مانه است از روغن در صره ترشی
 ترش مقطر و مد بر کن او را بنده بر سر فی بول حتی یخرج منه جمیع سواده و قی
 الشمس بقاء اصفر او و اعزله ثم فذ بسکین کس پس قیمت او را بدو
 و بریز بر و کس سپیده مانند او و سخی کن ملایم در صلاه زجاج و ادفنه حتی
 یخجل پستر بکن در و از موم بوزن کس و بر کن او را نیک در دکن او را
 بسوی دقن حتی یخجل و رقیق شود و صاف شود پستر عقد کن او را
 غیا منقعه میشود لقره و اسپیخته غبار قایم میکند برای تو یکدم
 او هزار و سیصد از هر صید که خواهی تو لقره سپیده روشن جو میکند
 در خلاص **قاری و دت الحی** پس بکن در و پیش از عقد کردن مانند کلسر فی
 و رد کن او را بسوی دقن تا که حل شود و صاف گردد و رقیق شود پس
 تو عقد کنی تو تا که عقد شود بر قایم میکند درم او هزار و شصت درم است
 که بیشه خواهی تو طلای خالص است و الله تعالی و این قول ایشان است
 غل کریم ما و اکیبار از چهار جوهر یکجوهر بوزن مثقالی با و بر سقوف

یا دملج ثم با و فذب شکم سقوف کرده شود او را یک حبه از اکره بکن
 زجاج ساعت حیده و یجعله بین یو طین سقوف من و وصلها و طینه
 بطین الحکمة و یکفنه ثم تدفنه تا فح - نفسه ثلثة ایام و ترکه ایام یعقده لکه
 یا قوته حمراء خیر امر المعدنی است و الله تعالی **الحی** علم خیر ما و مدکر
 در کتاها ان خایرا کان است از ترابی و بنای حیوانی فارغ شده است
 خایر چیز است فی باشد تیار کننده نزه یک حکیم تا که جفت شود برای عمل
 هرگاه که قصد کرد نوعی از اوها پس رفع میشود برای حکیم بادی گوشش
 و نزد یک مدت است و الله تعالی **الحی** یعنی این ابواب یک است از ترابی
 و بنای حیوانی و هی ثلثة ابواب **الحی** خدمت الکبریت
 القایم و از موم شنان برابر یکجوهر یکجوهر و از کلس الذهب نصف جزو
 و از کلس شنان مانند او و از سر قی قلی مانند هم بریز بر بوق مزج بول
 ما الا شنان سپیده علی کلس الذهب و کلس الا شنان و اسحقه
 فی تا و ن زجاج ساعت حیده و ادفنه اربعین یوما قانه یخجل و یصفو
 ثم اجعل در و کبریت سپیده قایم مشع کن او را بشتان سپیده ورده
 الی الخجل حتی یخجل و رقیق گردد و صاف شود پستر بکن در و سر قی شنان
 و رد کن او را الی الخجل حتی یخجل و یرق و یصفو ثم اعقده یخفقه نفوذ
 یا قوته یقیم مثقاله الف مثقال منزلی جسد شلیت و بها ابریزا است و الله تعالی
 و علی میکند در شیشه سپیده علی کبر که نرفته میشود از قن قبله فی البوم

رشد

یخ

وان قول ایشانست که عمل کردم و از ازدو و از هفت پس شتایم و از راه
 یافته میشود ان شاء الله تعالی **باب ششم** در کتب جزئی و نباتی و حیوانی و غیره
 مبحث الکبریت المقطر و حمره الاسنان و حمره الشعر بالسویه جزء اجزاء
 و از آن و خذ کبریتا قیاسی مضع کن پستان مضع کن موی برادر و جزه اجزاء
 او از آن و خذ الاسنان الابيض و الشعر الابيض و الزبق المصفوح
 المحلول جزء اجزاء و از آن و خذ کلس الذهب کلس الاسنان و کلس الشعر
 بالسویه جزء جزء و خذ صلب الزبق المحلول و ماء الاسنان و ماء الشعر کلس
 سه کانه و سحرها و سحر الجمع فی تاوان زجاج ساعته حیده و از آن و خذ
 حتی یخجل ثم اجعل فی کبریت المبيض و شحم الاسنان و شحم الشعر
 و انتریه حیده و رده الی الخلی حتی یخجل و یصفوا و یرق ثم اعقد ینعقد
 لک نقره حمراء یا قوتیه یقیم مثقاله اربعه الف درهم جزئی و شتایم
 ذیبا ابریز ان شاء الله تعالی **باب سابع** در کتب اربعه اجماع حیوانیه
 تاخذ من الشعر الاسود المنظف فقطره فعمل ما و ه بعد رد کن او و
 نفس او و جدا کردن در میان سرخی نفس و سپید کن موم را بنا بر جزیک
 ذکر کرده ایم ما و از آن سپید کردن موی در ابتدا و این باب و کلس کردن و نقل
 بستر که دفع کردم از آن آب کفایتی بر این بستر میل کن برین تدبیر نیز
 بستر تدبیر مراد الختم علی ذلالتی و یقینا و کج بین المیاه بالسویه و
 تصبیرا علی مشاهدت الکلاس بالسویه و یحقه فی تاوان زجاج یقینا

یوما الی اللیل ثم تدفنه حتی یخجل و یصفوا ثم یخجل در مومها و چنانکه
 و ترده الی الخلی و اجعل کلها فی الدفن حتی یرق و یصفوا ثم تعقد فی عیاء
 ینعقد نقره حمراء یا قوتیه یقیم مثقاله عشره الف مثقال من ای جزیه شتایم
 ابریز ان شاء الله تعالی و هو قولهم عملنا جزء اربعه و جزه ستمه عشره و یقیم
 مثقاله مائتی مثقال یقوتیا قوتیا حمراء اذا و برته علی التدریج المقدم ذکره ان شاء الله
 تعالی فمدته اقصدی اعمال الحکماء فانق الله و یوش او را از جمال و کسی که
 نیست ایل و و اطلب علی الطامات تکمل لک اعمالک و یوفقک لما
 توصله ان شاء الله تعالی به الحول و القوه تختم الکتاب و الحمد لله کما یله
 و صلوا علی خیر خلقه محمد و آل اجمعین ثم الکتاب بسر الاسرار لعون الله تعالی
 کتبه فقیر حقیر بر تعصیر مرزا صالح کلیم

تحریر محمود
 نام ادرین اودیه و نیمه ام و کسی زیاده ۱۲ و من شصت و ام و ام چهارده
 الزاوی الفیضی ام این و ام و ام یکصد و بیست و ام



تشریف تو که زبان حق تعالی کف و دریا تو را اختیار کردیم که از آب میوه که
نماند بجان و دولت برگ برادران اهل ایمان بهمان دست و پا می
کند و بهای تو را بر حق میبرد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
کتاب و بهای تو را بر حق میبرد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
چوب و بهای تو را بر حق میبرد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
کند و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
یک و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
و تو که آن سوره را در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
کوفت و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
تشریف تو که از آب میوه که دریا تو را اختیار کردیم که از آب میوه که
نماند بجان و دولت برگ برادران اهل ایمان بهمان دست و پا می
کند و بهای تو را بر حق میبرد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
کتاب و بهای تو را بر حق میبرد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
چوب و بهای تو را بر حق میبرد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
کند و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
یک و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
و تو که آن سوره را در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
کوفت و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق میبندد و در حق
تشریف تو که از آب میوه که دریا تو را اختیار کردیم که از آب میوه که



